٦٤

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب ۲۱۱۷۸

شمارهٔ اختصاصی (۶۴) ازکتب اهدائی : معزی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی اهدائی

۶۴

٦٣



مجموعه چند قطعه از رسائل نجوم

فصل در تاریخ رومی و مقدمات این آنست
سالهای شمسی دو نوع است حقیقی و اصطلاحی اما حقیقی عبارتست
از زمان انتقال آفتاب از نقطه معین تا وصول او
بهمان نقطه و آن بارصاد مختلف یافته اند و مدت
آن سیصد و شصت و پنج روز کمتر از ربعی باشد و اما
دور شمسی اصطلاحی مدت بتقریب سیصد و شصت و
پنج روز و ربعی باشد بی نقصان و بنای تاریخ رومی
برین سالها اصطلاحی است که مذکور شد ... و اسامی
ایشان اینست تشرین اول تشرین آخر
اول کانون آخر شباط آذار
ایار حزیران تموز آب ایلول
ایشانرا آنست که ازین جمله روزهاء چهار ماه
و آن تشرین آخر و نیسان و حزیران و ایلول
هفت ماه دیگر غیر شباط
اول و کانون آخر
باشد سی و یک سی و یک

ودر عبارة چنین نویسند که اثنا عشر یوم زحل سلا
عطارد است از برج سنبله ک لد چندین

فصل ۲۰۲ در اوج و حضیض ستارگان
اوجهای آفتاب و پنج ستاره متحیره در هر ده و
سال از برجی ببرجی شوند و بهر شصت و شش
سال شمسی یک درجه قطع کنند و حضیضها ایشان

مقابل اوجهای ایشان بود الا کوکب عطارد
که اورا دو حضیض بود برد و تثلیث اوج
و در این تاریخ که صد و پنجاه و هشت است
از تاریخ هجری اوج زحل در هفدهم درجهٔ
قوس است و اوج مشتری در آخر درجهٔ سنبله
و اوج مریخ در هفدهم درجهٔ اسد و اوج
آفتاب در بیست و هشتم درجهٔ جوزا و
اوج عطارد در اولین درجهٔ عقرب و حضیضها
از اینجا معلوم گردد و این اوجها بحسب زیج
شاهیست و در وقت دیگر زیجها مختلف بود
و اما قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال
بود و حضیض در وقت دو ربع آفتاب و
ازین دایره معلوم گردد
ان شاء الله تعالی

حاصل شود پس عدد باشد عدد سالهای کبیسه
کبیسه بهزیجوح کاوط کبیسهٔ عرب یعنی سال دوم و پنجم
و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و
و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم
بعضی بهزیجوح کادوط اعتبار کرده اند یعنی بجای
سال پانزدهم شانزدهم گیرند خلاف از آنست که
مشهور است میان اهل این صناعة چون ساعت
و نیمهٔ شبانروز یعنی دوازده زیاده باشد در عدد
شبانروز آنرا روزی گیرند و اگر کمتر باشد آنرا بر روز
شمرند و سال پانزدهم که پانزده خمس و سدس جمع میشود
شبانروز و نیم بود پس این پنجاه شبانروز بر سال
یزد هر که کبیسه باشد افزوده باشد و در سال
دهم کسور بنیمهٔ شبانروز باشد بر مذهب اول
بهزیجوح کادوط است بر مذهب اول که بهزیجوح
سال کبیسه باشد از جهت آنکه مجموع کسور نیمهٔ شبانروز را
میان طرح کردن آن و یکشبانروز گرفتن فرقی

نیست و یکشبانروز گرفتن اولی میداشتند و بر مذهب دوم
که بهزیجوح کادوط است سال پانزدهم کبیسه نگیرند
از جهت آنکه جمع کسور بنیمهٔ شبانروز زیاده نیست و میکنند
تا سال شانزدهم که زیاده میشود بر نیمهٔ شبانروز پس
در آن سال کبیسه میخواستند و جهت تسهیل ضبط این
بر ذهن جدولی نهاده شده مشتمل بر اعداد سالهای
یکانه و ساعات دقایق که از اخماس و اسداس در
سالها جمع میشود و علامت کبیسه در مقابل سال کبیسه
یعنی در سالی که کسور بیش از شبانروز باشد
و جدول اینست که بر ضمن منقش شد و ابتداء
این تاریخ از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گیرند که از مکه بمدینه و در آن سال اول محرم
پنجشنبه بوده و بزعم بعضی آدینه و سبب این
خلاف از دیگر موضع شود و چون سالهای هجری را
سی طرح کنند آنچه بماند کمتر از سی اگر عدد باشد موافق
عدد سالهای کبیسه آن سال کبیسه باشد و الا در آن سال کبیسه نباشد

نظیر طالع و آن خانهٔ زنان و انبازان و ضدان و
خصمان بود هشتم خانهٔ ترس و مرگ بود و بخت و
میراث نهم خانهٔ علم و دین و اعتقاد و سفر و خواب
باشد دهم خانهٔ شغل و عمل و جاه و رفعت و منزل
و سلاطین و حکام و ام باشد و آنرا وسط السماء
خوانند یازدهم خانهٔ امیدها و سعادات و
دوستان باشد دوازدهم خانهٔ دشمنان و بند و
زندان و بدبختی و چهارپایان بزرگ باشد و هر
خانه را درجه و دقیقه باشد از برجی و آنرا
موضع خانه خوانند و حد خانه از پنج درجه
پیش از آن موضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع
خانه که بعد از و بود و ازین خانها طالع و دهم
و هفتم و چهارم را اوتاد نند یازدهم و پنجم و دوم
و هشتم و دوازدهم ساقط از طالع و از همه
خانها قوی تر طالع و عاشر بود پس هفتم پس چهارم
پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سوم پس دوم

پس هشتم وضعیف ترین خانها دوازدهم وششم است
که هم زایل اند وهم ساقط واین دوازده خانه
چهار ربع باشد یکی تا طالع وآن مذکر بود ودیگری
از طالع تا رابع وآن مونث بود واین دو ربع صاعد بود
ومقابل ربع مذکر مذکر بود ومقابل ربع مونث
مونث بود ومقابل صاعد منحدر واز خانهای طالع و
هرچه نام او طاق بود چون سیوم وپنجم مذکر بود
وهرچه نام او جفت بود مونث باشد فصل ۲۶
در فرح کواکب فرح زحل در دوازدهم طالع بود
وفرح مریخ در ششم وفرح مشتری در یازدهم
وفرح زهره در پنجم وفرح آفتاب در نهم و
فرح قمر در سیوم وفرح عطارد در طالع ومقابل
فرح را طرح خوانند وآفت نیز گویند وبودن
کواکب نهاری فوق الارض بروز وبشب تحت
الارض وکواکب لیلی برعکس حیز خوانند و
همچنین بودن کواکب مذکر در خانهٔ ربع مذکر

وبودن

بهما ازوی بود وقمر را با کوکبی ازین شش کانه نظری
بود در جدول آن کوکب رقم نظر ورقم ساعت
ورقم دقایق ساعات وهمان روز یا شب بنویسند
وآنچه بازای روزی بود که در وی یا شبی که بعد ازوی
بود هیچ نظر نیفتد خالی بماند واین اتصالات را مماز جات
قمر خوانند واجتماع واستقبال که هر ماه افتد در صفحه
دست راست در اتصالات کلی در جدول بازیک
بنهند ودور یا شب تعیین کنند وساعات که از آن
روز یا شب گذشته باشد وبرج طالع وبرج عاشر
ودرجات ودقایق هریک هم بنویسند وهم طالع
آن باشد که در آن وقت از مشرق ان مشرق طلوع کند
وعاشر آن باشد که در آن وقت میان مشرق ومغرب
برمیان آسمان بود وجز واجتماع هم بنویسند وآن
موضعی بود از فلک که آفتاب وماه در وی مقارنه
کرده باشد وجز استقبال هم بنویسند وآن روز موضع
ماه وحالات ماه هم بنویسند یعنی در جدولی جداگانه

بهمان ممازجات بنویسند بلونی دیگر وحالات ماه
پنج است مجاسدهٔ ماه با راس یا ذنب که در کدام روز
یا کدام شب افتد وبچند ساعت ورسیدن ماه بدرجهٔ
شرف ودرجهٔ هبوط خود ویا اول هبوط آفتاب یعنی
طریقهٔ محترقه وبعد ازین شرف وهبوط کواکب بیان
کنیم وحال طریقهٔ محترقه بگوییم وبعضی رسیدن ماه
بتحت الشعاع هم بیارند وآن وقتی بود که بعد ماه
از آفتاب بیش از اجتماع بدوازده درجه آید ومجاسدهٔ
ماه با کید هم بیارند وچنین گویند که کید کوکب نحس است
وسیر او معکوس دوری بصد وچهل سال تمام کند
وبرجی بدوازده سال قطع کند وچنین کوکب در
فلک بدیدار نیست وعلامات حالات این است
قمر با راس بس قمر با ذنب نب قمر در شرف ف قمر بهبوط
ط قمر بطریقه مه قمر با کید بد فصل ۱۴
در منازل ماه وآن بیست وهشت است ونامهای
ایشان اینست شرطین ۰ بطین ۰ ثریا ۰ دبران ۰ هقعه ۰

هنعه ۰ ذراع ۰ نثره ۰ طرفه ۰ جبهه ۰ زبره ۰ صرفه ۰
عوا ۰ سماک ۰ غفر ۰ زبانا ۰ اکلیل ۰ قلب ۰ شوله ۰ نعایم ۰
بلده ۰ ذابح ۰ بلع ۰ سعود ۰ اخبیه ۰ مقدم ۰ موخر ۰ رشا ۰
قمر هر روز در منزلی باشد وگاه بود که زیاده از یک
روز در منزلی بماند وموضع ماه در هر منزلی که باشد
وقت نیم روز نام آن منزل در جدولی جداگانه
بنهند بازای روز وبعضی انتقال ماه از منزلی
بمنزلی در جدول دیگر جداگانه بنهند وچون فلک
دوازده برج است ومنازل بیست وهشت حصه
هر برجی دو منزل وثلث منزلی باشد وشمس هر
منزلی را که باز پس کند وازآنجا دور شود آن
منزل بیش از طلوع آفتاب برآید وچون ظاهر شود طلوع
آن منزل در میان اتصالات کلی بنویسند بازای
آن روز وبوقت طلوع هر منزلی سقوط رقیب آن
منزل بود وآن منزل پانزدهم بود از آن منزل والله اعلم
فصل ۱۵ در ظهور واختفا ودیگر احوال کواکب

وستارکان علوی پیش از احتراق چون روند در مغرب
مختفی شوند بعد از غروب آفتاب و بعد از احتراق
روز در مشرق ظاهر شوند و پیش از طلوع آفتاب و احتراق
ایشان در میانهٔ ایام استقامت ایشان باشد و مقابله
ایشان با آفتاب در ایام رجوع باشد و رجوع ایشان
میانهٔ دو تثلیث آفتاب باشد و زهره و عطارد را هم
در میانهٔ استقامت و هم در میانهٔ رجوع احتراق بود و
در اوایل رجوع آخر شود به مشرق ظاهر شوند و پیش از
احتراق که در میانهٔ ایام استقامت بود در مشرق مختفی
شوند و بعد از احتراق در مغرب ظاهر شود و اوقات
ظهور و اختفاء هر کوکبی در تقویم در میانهٔ
اتصالات کلی بنویسند و اما دیدن ماه نو و آنکه
از موضع غروب آفتاب در شمال یا جنوب بیند
تاریک یا روشن در صفحهٔ
جداگانه جهت هر ماه نو
باشد و این دایره جهت مثال
نموده شد

شرف و هبوط کواکب فصل پنجم در اوج و حضیض کواکب فصل ششم در
منسوبات بروج خاتمه در اختیارات ساعات و این دو
فصل است فصل اول بدان ای عزیز که تمامی علامات که در تقویم
ثبت است از دو رقم خالی نیست یکی رقم مدار بحروف جمل است
دیگر رقم مدار بحروف آخر نامهای کواکب و غیره و حساب جمل برین ترتیب
است ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر
ش ت ث خ ذ ض ظ غ و این جمله بیست و هشت حرف است
که از برای مفردات اعداد تعیین نموده اند نه حرف اول بجهت
احاد اعداد معین نموده اند و نه حرف دیگر که بعد از وست از برای
اعداد عشرات مقرر داشته اند و نه حرف دیگر که بعد از وست از
جهة اعداد مآت رسیده غ که بعد از همه است از برای اعداد هزار مقرر
و اگر خواهند که دو عدد یا سه عدد یا بیشتر بهم ترکیب نمایند ارقام مفردات
همان عدد را ترکیب کنند چنانچه بیشتر را از اول پیش نویسند و کمتر را از آخر
برین طریق رقم پانزده یه باشد و رقم بیست و چهار کد و رقم
پنجاه و نه نط و رقم صد و پنجاه و چهار قند و رقم هزار و صد و چهل و نه غقمط

غقمه و هرگاه عدد هزار مضاعف شود بر عکس این ترکیب کنند یعنی کمتر را
فرا پیش دارند و بیشتر را از پس برین طریق رقم دو هزار بغ بود و
رقم ده هزار یغ است و رقم چند هزار برین قیاس چنانچه خواهند
ترکیب نمایند فصل دوم که تعلق بحروف جمل دارد و آن چهار فصل
فصل اول در علامات روزهای هفته و آن اینست ا یکشنبه
ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه ز شنبه
و در تقویم در صفحهٔ دست راست از اوراق دوازده گانه که برای
دوازده ماه وضع کرده اند اول جدولی کشیده اند جهت روزهای
هفته بود که ایام نویسند یا اسابیع یا جمعات و در صفحهٔ دست چپ
نیز نویسند و در اول جدول فصل دوم در علامات روزهای ماهها
ا اول ماه ب دوم ماه و آخر الط بود که بیست و نه است یا
ل که سی است یا لا که سی و یکست و در تقویم بعد از جدول روزها
نیز جدول دیگر وضع نمایند جهت تاریخ بیگانه اول تاریخ عربی
که از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله که از مکه بمدینه رفت و نام ماهها
وی محرم است تا آخر و عدد ایام این ماهها بیست و نه است یا سی

ازین بیشتر یا کمتر نباشد دوم رومی که از زمان اسکندر فیلقوس مقرر
شد و نام ماههای ایشان اینست اول تشرین الاول دوم تشرین
الآخر سیم کانون الاول چهارم کانون الآخر پنجم شباط ششم آذر
هفتم نیسان هشتم ایار نهم حزیران دهم تموز یازدهم آب
دوازدهم ایلول سی روز و سی و یک باشد و هفت ماه که کانون الاول
و کانون الآخر و شباط و آذار و ایار و تموز و آب است
سی و یک روز بوند و یکماه که شباط است سه سال بیست و
هشت و در سال چهارم بیست و نه روز باشد سیم تاریخ قدیم
از عهد ملک یزدجرد شهریار است و نام ماههای او اینست
۱ فروردین ماه ۲ اردی بهشت ماه ۳ خرداد ۴ تیر ماه ۵ مرداد
۶ شهریور ماه ۷ مهر ماه ۸ آبان ماه ۹ آذر ماه ۱۰ دی ماه ۱۱ بهمن
۱۲ اسفندار ماه و جمله سی روز سی روز بوند چهارم تاریخ جلالی
که از عهد سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی قرار یافت
و اسامی عدد ایام ماههای او بعینه اسامی و ایام ماههای قدیمست
مگر آنکه او را بنیدم قید کنند و این را بجلالی و دیگر آنکه پنج روز

درنویدکه اورا فرسترده خوانند در تاریخ قدیم در آخر آنماه افزایند
ودر جلالی آخر اسفندارماه بخسم تاریخ قدیم ترکی که از عهد سلطان
غازانست ونام ماههای ایشان اینست ۱ ایکیلای آی ۲
اوچونج آی ۳ دردنج آی ۴ بشنج آی ۵ التنج آی ۶ یتنج آی
۷ سکزنج آی ۸ طوقزنج آی ۹ اونونج آی ۱۰ برایکم آی
شباط آی ۰ وبعضی سالها سیزده بود واین ماه را شبوال آی
خوانند وعدد ایام این ماه سی روز بود ویا بیست ونه وگاه باشد
که در بعضی تقاویم ماههای قدیم وترکی را در دست چپ نویسند
فصل سیم در علامات بروج واجزاء آن بدانکه دور فلک هشتم
بدوازده بخش برابر کرده اند وهر بخشی را برجی گویند وهر برجی را
بسی قسم نموده اند وهر یکی را درجه خوانند وهر درجه بشصت قسم جزو کرده
وهر یکی را دقیقه خوانند وهر دقیقه را بشصت ثانیه وهر ثانیه بشصت
ثالثه چندانکه خواهند قسمت نمایند وعلامات بروج اینست
٢ حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان
ز عقرب ح قوس ط جدی ی دلو یا حوت ه وعلامت درجات

ودقایق

سازمراتب ودر تحت آن دو عدد خطی عرضی کشند وابتدا از جانب یمین نموده آحاد
عددین را جمع کنند حاصل اگر کمتر از ده باشد در تحت خط مذکور نویسند واگر ده
باشد در تحت خط صفری نویسند واز برای ده یکی را بر جمع مرتبه ثانیه افزایند
واگر زیاده از ده باشد زیادتی اورا بر ده در تحت خط نویسند واز برای ده یکی را
بر جمع مرتبه ثانیه افزایند وبهمین طریق سایر مراتب را باعتبار جمع کنند تا عمل تمام شود
مثالش خواستیم که این دو عدد را که در تحت آنها خط عرضی کشیده ایم جمع کنیم ابتدا از جانب
یمین نموده هفت وپنج را جمع نمودیم دوازده شد دو را در تحت خط نوشتیم واز
برای ده یکی را بر هشت که جمع مرتبه ثانیه است افزودیم نه شد آنرا در تحت خط بجنب
دو نوشتیم چون محاذی نه صفر است نه را بعینه در تحت خط نوشتیم وچون ۴۹۳۷ ۳۰۵۵
وجرف هفت را با سه جمع کردیم ده شد صفر را در تحت خط نوشتیم ویکی را ۷۹۹۲

حاصل جمع یکی از عقود وعشرات رسد صورت آن عقد را بر جمع مرتبه ثالثه افزایند
مثالش خواستیم که جمع کنیم این اعداد را که در تحت آنها خط عرضی کشیده ایم آحاد مجموع
اعداد مرتبه اول را که بیست در تحت خط عرضی نوشتیم ۲۲۵۹۳۷ ۲۳۲۹۰۶ ۲۳۷۹۵۹ وعشرات
وی که بیست است دو را نگاه بر مجموع اعداد مرتبه ۲۲۰۵۷۱۱ دوم که نه است
افزودیم یازده شد آحاد ویرا که یکیست در تحت خط نوشتیم وبجهة ده یکی را نگاه
داشتیم بر مجموع اعداد مرتبه سوم افزودیم بیست وهفت شد هفت را نوشتیم
ودو را نگاه داشته بر مجموع اعداد مرتبه چهارم افزودیم ده شد صفر را نوشتیم ویکی را نگاه
داشته بر آنکه در مرتبه اخیره سطر اول واقعست افزودیم سه شد آنرا بعینه در آخر مراتب
حاصل نوشتیم و قاعده عمل تضعیف آنست که آن عددی را که خواهند تضعیف کرد بنویسند
ودیگر در تحت خط شان نویسند بحیثیتی که هر عددی محاذی مرتسم شود وطریقی که در

۵۳۴۹۷ ۱۰۶۹۹۴ ویکی را بجهة ده نگاه داشتیم بر حاصل تضعیف مرتبه دوم افزودیم نوزده
شد نه را نوشتیم ویکی را بر حاصل تضعیف مرتبه سیم افزودیم
نه شد آنرا نوشتیم وهمچنین مضعف سه که شش است ومضعف پنج که ده است
نوشتیم فصل دوم در تنصیف عددی طریقش آنست که آن عدد را بر جایی نویسند وابتدا از
جانب یمین نموده اگر عدد اول زوج باشد نصف حقیقی ویرا نگاه دارند واگر فرد
باشد نصف اقل ویرا نگاه دارند واگر واحد باشد چیزی نگاه ندارند آنگاه نگاه
کنند در مرتبه ثانیه آن عدد اگر فرد باشد پنج را بر آن محفوظ افزایند وحاصل را در تحت
خط عرضی نویسند والا همان نصف محفوظ را در تحت خط نویسند واگر آن عدد
نصف واحد بتنها ودر مرتبه دوی عدد بحذاء وی نویسند والا بحذاء آن صفر
نویسند وطریق مذکور صور ارقام را باعتبار مرتبه تنصیف کنند تا عمل تمام

نگاه داشتیم و چون در ثانیه عدد فرد است پنج را بر یک افزوده شش در تحت خط
نوشتیم و نصف اقل منصف ۱۰۹۷۳/۵۹۳۳۶ که سه است نوشتیم و نصف شش که سه است
نوشتیم و نصف هشت که چهار است با پنج ضم نموده نه را اشند نوشتیم و چون واحد
نصف ندارد و در باب روی عددی فرد است که انهم واحد است پنج را در تحت خط
عرضی نوشتیم و چون آحاد عدد منصف سه است که فرد است صورت نصف را در تحت
خط عرضی شش که آحاد حاصلست نوشتیم فصل سیم در تفریق و آن عبارت
از نقصان عدد اقل از اکثر و طریق عملش آنست که عددین را بطریق مذکور بر جائی
نویسند و ابتدا از جانب یمین نموده هر یک از ارقام اقل اگر ممکن باشد بلا اعتبار
مرتبه از ارقام اکثر نقصان کنند و باقی را در تحت خط عرضی نویسند و اگر ممکن نباشد
ده را بر وی افزوده نقصان کنند بنا برین از عدد باب روی از ارقام اکثر که مراکم

ازا در ما تحت خط عرضی نویسند و بر عددی که محاذی سطر اخیر در یمین خط طولی آنرا نوشته ایم
واحدی بیفزایند تا فضل اقرب مجذورات فوقانی بر اقرب مجذورات تحتانی حاصل
شود و انگاه آن باقی را بان مجموع نسبت دهند پس گویند که جذر اینعدد تقریباً
اعدادیست که در یمین خط طولی مرقوم شده با کسر مذکور مثالش خواستیم که جذر
اینعدد را ۳۲۳۵۶۹۷ بدانیم ابتدا از جانب آحاد کرده مرتبتین اولیین که
۹۷ است بر جائی نوشتیم و بر فوق وی مرتبتین ثانیتین و همچنین تا آخر
انگاه بر یمین این خط طولی کشیده و بر فوق هر سطر خط عرضی کشیدیم پس طلب نمودیم
اکثر عددی را از آحاد بصفت مذکور شش را یافتیم ازا در یمین خط طولی نوشته در
نفس خودش ضرب کردیم ۳۶ را در تحت ۳۲ نوشتیم و از وی تفریق نموده حاصل را
که شش است در جنب ۳۵ که سطر ثانیست نوشتیم انگاه شش را تضعیف
نمودیم ۱۲ در جنب خط طولی محاذی سطر ثانی نوشتیم و اکثر
عددی بصفت مذکور طلب کردیم پنج را یافتیم ازا در یمین
۱۲ نوشتیم و در ۱۲۵ ضرب نموده حاصل را که ۶۲۵

۳ ۲	۶
۳ ۶	
۶۳۵	۱۲۵
۶۲۵	
۱۰۶۹	۱۳۰۰
۱۰۶۹۷۶	۱۳۰۰۸
۱۰۴۰۶۴	۱۳۰۱۶۲
۲۹۱۲۹۷	
۳۰۱۳۲۴	
۳۰۹۷۳	

است در ما تحت ارقام سطر ثانی نوشتیم و از وی تفریق نموده حاصل را که ۱۰ است
در جنب ۶۹ که سطر ثالث است نوشتیم و بجز ا بر فوق ۱۲۵ افزودیم ۱۳۱
شد ازا محاذی سطر ثالث نوشتیم و اکثر عددی را بصفت مذکور طلبیدیم چیزی
نیافتیم صفری را در یمین ۱۳ نوشتیم و ارقام سطر ثالث را در جنب سطر رابع نوشتیم
انگاه عددی که در یمین خط طولی محاذی سطر ثالث بود بعینه محاذی سطر رابع و باز
اکثر عددی بصفت مذکور طلبیدیم هشت را یافتیم ازا در یمین عدد مذکور نوشتیم
و در ۱۳۰۰۸ ضرب نموده حاصل را ۱۰۴۰۶۴ است در تحت ارقام سطر رابع نوشتیم
و تفریق نموده حاصل را ۲۹۱۲ است در جنب سطر خامس نوشتیم انگاه هشت را
بر عدد محاذی سطر رابع افزوده حاصل را محاذی سطر خامس نوشتیم باز اکثر عددی
بصفت مذکوره طلبیدیم ۲ را یافتیم در یمین حاصل مذکور نوشتیم و ازا در ۱۳۰۱۶۲
ضرب نموده حاصل را در تحت ارقام سطر خامس نوشته از وی تفریق کردیم باقی
که ۳۰۹۷۳ است در تحت خط عرضی نوشتیم انگاه ۲ را با واحد بر عدد محاذی
خامس افزودیم ۱۳۰۱۶۵ باشد باقی مذکور را بوی نسبت دادیم پس گوییم عدد

مطلوب

مطلوب بالجذر تقریباً ۱۲/۹۵۰ است و ۳۰۹۷۳ جزو از جمله ۱۳۰۱۶۵ جزو از واحد
و بدانکه مربع جذر تقریبی همیشه از عدد مطلوب بالجذر کمتر است و اعداد صحیح که در میان
مجذور حقیقی واقع شوند جذر حقیقی ندارند نه آنکه دارند و دانستن آن متعذر است
و دلیل هندسی برین مطلب در مقام خود مبین شده فصل هفتم در میزان اعمال مذکوره
بدانکه میزان عدد نزد جمهور آن عددیست که از جمع صور ارقام عددی دیگر بهم رسد بعد از
آنکه مهما امکن نه را از وی اسقاط نموده باشند پس میزان اینعدد ۱۶۰۷۹۵۶
هفت است و هرگاه خواهند که صحت عملی را معلوم کنند بمیزان مذکور ظن صحت بهم رسد
و طریق میزان در عمل جمع آنست که میزان عددین را بگیرند و میزان حاصل را نیز بگیرند
اگر مخالف باشد عمل خطا باشد و در عمل تضعیف آنست که میزان عدد را تضعیف کنند
و میزان حاصل را بان مقابله نمایند و در عمل تنصیف آنست که میزان عدد را بگیرند
و میزان حاصل تنصیف کنند و در عمل تفریق آنست که فضل میزان منقوص منه بر میزان
منقوص بگیرند و اگر ممکن نباشد نه را بر میزان منقوص منه افزوده فضل بگیرند و با میزان
حاصل مقابله کنند و در عمل ضرب آنست که مسطح میزان مضروب در میزان مضروب فیه

کیرند و میزان حاصل ضرب‌ها را با آن موازنه کنند و در عمل قسمت آنست که میزان مسطح خارج
قسمت در میزان مقسوم علیه کیرند و بر روی میزان باقی از مقسوم افزایند الخ
الخ با میزان مقسوم موازنه کنند و در عمل جذر آنست که میزان خارج را کیرند و در
نفس خودش ضرب نموده بر روی میزان باقی را بیفزایند الخ میزان عدد مطلوب
الجذر را کیرند و مقابله کنند و بدانکه میزان را طریق دیکر است و آن چنانست که هر یک
از ارقام مراتب ازواج عدد مطلوب را تبدیل کنند به فضل یازده بر آن رقم الخ
جمع سوی ارقام نموده یازده یازده طرح کنند مثل در مثال مذکور پنج و هفت و شش را
تبدیل کنند به شش و چهار و پنج پس عدد مذکور مبدل بهیئت شود ۶۶ ۹ ۱۵۰۴
و میزان وی بعد از طرح یازده نه است و این طریق بر صحت عمل ادلّ است اگرچه طریق
اول اسهل است والله اعلم **باب اول** در حساب کسور و آن مشتمل است بر مقدمه
و هفت فصل **مقدمه** در تعریف کسر و اقسام وی بدانکه هرگاه واحد را
باجزاء مخرج کویند و بعضی از آن اجزا را که بوی نسبت داده باشند کسر وی
خوانند مثل هرگاه واحد را به دو جزو کنند و یک جزو را بوی نسبت دهند

فصل اول اجزاء اول

١٣

فصل اول در استخراج مجهولات بقاعده اربعه متناسبه بدانکه
در علم هندسه مبیّن شده که هرگاه چهار عدد باشند که نسبت اول بثانی
مثل نسبت ثالث باشد برابع البته مسطح طرفین مساوی مسطح
وسطین است بنا برین هرگاه که یکی ازین اعداد مجهول باشد
پس اگر احد الطرفین باشد مسطح وسطین را بر طرف معلوم
قسمت کنند خارج قسمت بعینه طرف مجهول باشد و اگر احد الطرفین را
بر وسط معلوم قسمت کنند خارج قسمت وسط مجهول باشد مثلاً
هرگاه خواهیم که بدانیم نسبت شش بکدام عدد مثل نسبت ده است
بچهارده طرفین را در یکدیگر ضرب کنیم و حاصل را که هشتاد و چهار است
بر ده قسمت کنیم خارج قسمت که هشت و چهار خمس است مطلوب است بدانکه
این قاعده عظیم النفع و مبنی ضوابط حسابیه و معاملات بر آن مبنیست
مثلا در تحویل کسر از مخرجی بمخرجی وی مثل نسبت که امست بمخرج محول الیه
و ضابطه که در سابق بجهت تحویل مذکور مبیّن شده مبنی بر این قاعده

فارج الیها فهم و در معاملات هرگاه که کوییم از دوازده من بدوازده
درهم اگر من بچند درهم باشد وسطین را در یکدیگر ضرب کنیم و حاصل را که بیست و
چهار است بر پنج قسمت کنیم خارج قسمت چهار درهم و چهار خمس درهم است
و اگر در مثال مذکور کوییم که چند من بهشت درهم باشد مسطح طرفین را که چهل است
بر دوازده قسمت کنیم خارج قسمت سه من و ثلث من باشد فهو المطلوب
فصل دوم در استخراج مجهولات بقاعده خطایین طریقش آنست
که مجهول را هر عددی که خواهند فرض کنند الخ و بمقتضی سؤال
در وی عمل کنند پس اگر موافق باشد فهو المطلوب و اگر موافق نباشد بگیرند تفاضل
میان مطلوب و آنچه عمل بآن منتهی شده و آنرا خطاء اول نام نهند
الخ مجهول را عددی کیفما اتفق فرض نموده باز بمقتضی سؤال در وی عمل
کنند و تفاضل میان مطلوب و آنچه عمل بآن منتهی شد بگیرند و آنرا خطاء
ثانی نام نهند الخ مفروض اول را در خطاء ثانی ضرب نموده حاصل را محفوظ اول
نامند و مفروض ثانی را در خطاء اول ضرب نموده حاصل را محفوظ ثانی نامند

بکر

١٤

دارد و کم سعادتی بدلیل آنکه خانه فساد است و نقطه مخادات و عدوم
و غروب و خانه است نکوساری شکل رمل درین خانه است یعنی
هر شکل که از مشرق بمیان آسمان رسد فرو کرده و از سر زیر شود بسبب
طلوع و غروب و نکوساری برفا دلیل بود پس بدین اسباب پنج صلاح
دلیل نکند الا میراث و آن نیز حلال خالی نبود دیگر را بدین قیاس کند **ثمره**
خاک در ماه امادانکه جوف نقطه خاک در انتهای نحود در علم باشد
و سکین او میفرماید ازین معنی معلوم میشود ابتدا و نقطه خاک است در
روشن است و خاک اول باشد و آتش اول باشد و باد اول
باشد و آب اول باشد و عناصر مفرد است که قبل پنج آتش دیگر است
و قبل هیچ باد دیگر است و آب و خاک نیز جمادیست و در سیوت اول
آب مرکبست با آتش دویم باد و خاک در یک شکل است اعتدال تجانس
حصوص آن تسکین را سر و بای نباشد عزیز من بدانکه این صاحب
مفاتیح علم رمل را نهان کرده از غایت زینت الکنوف بدانکه زاهدان و مردم
پرهیزگار از هر دین و ملت از سبب خاک در خاکست و سیوت خاک
است درین خانه روشنست که این خانه و این نقطه از علم آید و از
سیرت هر مرکز دیگر نیاید و در هر نقطه بحث کرده شد که این خانه عدمست
و فنا و تحت الارض و گورستان و پس کوه و جای تنگ و تاریک خاص
است درین خانه در علم مقعد فرموده است بدانکه این خانه را المقعد

جهت فرموده است و خانه ۹ و ۱۰ را از الی فا اساق و ۱۲ کعب
مادی بای و خانه اول فرق سر با فی برین قیاس و خاک نقطه فناست و خانه
۸ خانه فناست چون نقطه آتش با نقطه خاک جمع شود ظاهر و دینها و ملتها
نو شود و نیکو نباشد و چون با نقطه باد جمع شود علمهای قدیم دلیل بود و
چون با ه منتهی شود بر سحراب و راهداران دلیل بود و حرارت زمین
دلیل باشد و معدن نبات و سنگهای بی قیمت تحت ها است که در ۳
بود و زمین حبشه و جهات و ظلمات با ه است در هشتم و طرف دره
و این نقطه در علم بد و منتهی شود و خاک غریب فرموده است بر ربع خود خاک غریب
را عرض فرموده است ه است و این نقطه درین خانه به منتهی شود
و بدانکه خاک در اصل خود خوف دارد و خانه خوفست در خوف او خللی
نباشد کم سعادتی فرموده است و ه باز نموده معلوم شد که این
نقطه از ۱۲ آمده است که از عمر خود بخانه خود منتهی شد امکان نیست و
جمله اشکال و نقطه درین خانه سرنگون شوند و خانه غروب هشتم است
و طلوع اول و میراث را نیکو بود و از خللی خالی نبود و هر چیزی که خلل
بپذیرد نیکو نبود اکنون بدانکه نقطه خاک در خانه خود خلل بپذیرد و در مقامهای
دیگر چون باشد و این نقطه از هر مقام و محلی که آید چنین باشد و این
و این ناکس هیچ اصلی هیچ نقطه فرو گذاشت نکرده و آنچه امکان بوده

[illegible]

15

اهل تنجیم نیز مثل قسمه اهل هند است الا آنکه وضع ارقام اهل
هند چنانست که اعظم مراتب مقسوم را در سطر ایسر
جدول نویسند و اعظم مراتب مقسوم علیه را در تحت بتفصیل
که مذکور شده است و اهل تنجیم بر عکس این یعنی اعظم مقسوم
را در سطر طولی ایمن جدول نویسند و اعظم مراتب مقسوم
علیه را در برابر اعظم مراتب مقسوم یا بعد از او بهمان
تفصیل که در قسمت هند ذکر کرده شد بعد از آن در
جدول ستینی اکثر عددی طلب کند که حاصل ضرب او را
در یک از مراتب مقسوم علیه از آنچه در برابر اوست
از مقسوم یا از او و از پیش طرح توان کردن و چون این
عدد یافت شود بر فوق خط عرضی که بر بالای مقسوم کشیده اند
در برابر اعظم مراتب مقسوم علیه نویسند و در هر یکی از
مراتب مقسوم علیه ضرب کرده از آنچه در برابر اوست از
مقسوم یا از او و از آنچه در یمین اوست طرح کنند و بعد از آن

خط عرضی کشیده باقی قسمت را یک مرتبه بجانب یمین نقل
کنند در تحت خط عرضی و باز در جدول ستینی اکثر عددی
بصفت مذکور طلب کنند و عمل بپایان رسانند و اگر عددی
بصفت مذکور یافت نشود صفری بر بالا رعددی که بر فوق
جدول عرضی نوشته بودند بنویسند و یک مرتبه دیگر همان
باقی قسمت را بجانب یمین در تحت خط عرضی دیگر نقل کنند
و باز اکثر عددی دیگر بصفت مذکور طلبیده عمل بانجام
آرند مثالش خواستیم که قسمت کنیم ح یو لا مد را بر لط
مح لب جدولی رسم کرده ارقام مقسوم و مقسوم علیه را
در او وضع کردیم بصفت مذکور و اکثر عددی بصفت
مذکور طلب کردیم یو را یافتیم این را در بالای جدول ثبت
کردیم و حاصل ضرب یو را در لط از جدول ستینی بر گرفتیم
د مد بود این را در تحت مقسوم نوشتیم بر وجهی که مد
که مبسوطست در برابر لط اول مضروب فیه واقع شد

دد کا

16

عدد و هر کدام چند است جواب بقاعده خطاین آنکه حاصل سوال جهت آنکه میخواهیم جهت
گنجشک و کبک مساوی عدد وات نیست پس بنابر آنکه کبک ۱۰ عدد و باشد گنجشک را چهار
فرض کنیم پس مجموع قیمتهای هشت درهم و خطا زائد باشد بواحد الا آنکه گنجشک
هشت فرض کنیم پس مجموع قیمتهای هشت درهم باشد و خطا ناقص باشد با نیمهای
و چون مجموع مفروض را که شانزده است بر مجموع خطاین که سه است قسمت کنیم خارج
قسمت پنج و ثلث باشد و چون این عدد و عدد کبک را تجنیس کنیم شانزده و شش
شود و چون رد کنیم بدو عدد و اقل برین نسبت هشت و سه شود بنابرین گوئیم
ممکنست که عدد گنجشک و کبک این ۸ عدد و باشند یا ضعف این ۸ عدد و یا اضعاف
این ۸ عدد و بر همان نسبت و ما یقع عدد کمتر باشد مسئله ۲ اگر پرسند که قصبه در
غدیر فرو برده است و از آن قصبه آنچه از آب بیرون است یکذرعست حرکت دادیم قصبه را
بحیثیتی که طرفی خارج از آب بود بسطح آب رسیدیم و طرف دیگر از آب بیرون رفت
و مسافت میان مطلع قصبه و مغیب وی پنج ذرع بود طول آن قصبه چند باشد جواب
باید دانست که در علم هندسه در شکل عروس ثابت شده است که مربع وتر زاویه

قائمه و مثلث مساوی مربعین ضلعین باقیتان است بعد از تمهید این مقدمه گوییم
که خواهیم را طول قصبه فرض کنیم و ا ح ج را که از اب بیرون رفت و ح د را با یابین مطلقه
و مغیب و ب د را قصبه بعد از آنکه او را حرکت مقوّمه داده باشیم بنا بر این
بقاعده خطایین ه د و ه ر فرض کنیم پس مربعین ه ب و ح د که صد و
بیست و پنج است باید که مساوی مربع ب د باشد با آنکه مربع ب د با بیغرض بیست
بگست پس خطا زاید باشد بچهار آنکه د ب را نه فرض کنیم پس مربعین ا ب و ح ی
که صد و شش است باید که مساوی مربع باشد ب ی باشد با آنکه مربع ب د با بیغرض
صد است پس خطا زاید باشد بشش و چون خطاء اول را بر ما بین الخطایین قسمت
کنیم خارج قسمت که ده است با این مفروض اول مطلوب باشد پس خط د ب دوازده
ذرع بوده باشد مسئله اگر پرسند که دو دیوار مقابل یکدیگر و راست و بعد میان
ان دو دیوار بیست و پنج ذرعست و طول یکی دوازده ذرعست و طول دیگری
پانزده ذرع اتفاقا دو مرغ بر سران دو دیوار نشسته بودند هر دو یکدفعه بر
خواستند بیک زمان نشستند جائی که بیک موضع ملاقی کردند و طیران ایشان مساوی

بود و اکنون ما بین موضع ملاقیه و اساس هر یک از ان دو دیوار چه مقدار است
جواب آنکه دیوار را اب فرض کنیم و دیگر را ح د موضع ملاقیه را ه و ب د را
محل طیران آمد و مرغ و چون مفروض است که طیران ایشان مساویست
پس ا ب ه مساوی باشند و بقاعده خطایین ه ب را پنج فرض کنیم
فرض کنیم پس د ه بیست ذرع باشد و چون از شکل عروس مربع ا ب و
ب ه مساوی مربع ا ه است و مربع اب دویست و بیست و چهار
و مربع ب ه بحسب فرض مذکور بیست و پنج پس باید که مربع ا ه دویست و
پنجاه باشد و چون ح ه مساوی ا ه است پس باید که مربع وی نیز دویست و
پنجاه باشد با آنکه مربع وی بحسب فرض مذکور پانصد و چهل و چهار است
پس دویست نود و چهار خطا باشد آنگاه ه ب را شش در فرض کنیم پس
ی ه نوزده ذرع باشد و مربع ا ه دویست و شصت و یک باشد و بحسب این
فرض مربع ح ه پانصد و بیست پس دویست و چهل و چهار خطا باشد و چون
اول را بر تفاضل خطایین که پنجاه است قسمت کنیم خارج قسمت پنج و چهل از چهار

جزو از پنجاه جزو از واحد باشد و اینجا با این مفروض اول مطلوب است پس
که ب ه پنج ذرع و بیست و دو جزو از بیست و پنج جزو از واحد است مسئله ۲۴ اگر
پرسند که معجون ساخته ایم مرکب از ادویه معلومة المقدار و میخواهیم که مزاج
او را بدانیم و مقدار شربت او را بدانیم تا بطلان چگونه است جواب ضابطه
اینست که اوّلا اوزان ادویه را از مخرج مشترک گیریم و انگاه داریم انگاه
عدد و اجزاء حاره در درجه اولی را نویسیم و بر وی تضعیف اجزاء حاره در درجه
ثانیه افزائیم و بر وی اربعة امثال اجزاء حاره در درجه رابعه افزائیم و عدد و اجزاء
نیز باین طریق گیریم پس اگر اجزاء همه حار باشد فقط یا همه بارد باشد فقط حاصل را
بر آنچه اول انگاه داشته ایم قسمت کنیم و اگر اجزاء ممزوج از حار و بارد باشد
فضل احد الحاصلین بر دیگری گرفته بر آنچه اوّلا انگاه داشته ایم قسمت کنیم و بر نقیاس
حال رطوبت و یبوست معجون را استنباط کنیم مثلا معجونی ساخته ایم مرکب از
پنج دوا و اوزان انها بدین وجه است اول سعتر دوم زنجبار سوم ۵ فطوسیا چهارم دو سعار
پنجم دو دوقو و چون این اوزان را بطسوج رد کردیم اول ۲۴ طسوج شد

دوم ۱۲ سیوم ۵ و چهارم ۴۸ و پنجم ۱ و مجموع نود و دو طسوج
شد این انگاه داشتیم انگاه فرض کردیم که اجزاء این معجون حارند اول
و دوم حارند در درجه اولی و سیوم حار است در درجه ثانیه و چهارم و پنجم در درجه
ثالثه بنا بر این عدد طسوجات اول و دوم را که سی و شش است گرفته بر وی
مضعف عدد سیوم افزودیم چهل شد و چون ثلثه امثال عدد چهارم و پنجم
بران افزودیم دویست و چهارده شد از ابر نود و دو قسمت کردیم خارج
قسمت دو و بیست جزو از نود و دو جزو از واحد شد پس این معجون حار است
در اوایل درجه ثالثه و اگر فرض کنیم و دوم این معجون رطبند در درجه اولی
و سیوم یابس است در درجه ثانیه و چهارم یابس است در درجه ثالثه و پنجم
یابس است در درجه رابعه پس مجموع عدد اول و دوم که سی و شش است گیریم
و انگاه داریم تضعیف عدد سیوم که ده است گرفته بر وی ثلثه امثال عدد چهارم
افزائیم ... و هشتاد و شش شود و چهار فضل یابس را بر اول که عدد پنجاه و
بر نود و دو قسمت کنیم خارج قسمت یک و پنجاه و سه جزو از نود و دو جزو

از واحد است پس همچون مذکور شد پس است در اواخر در جوابات و مقدار شربت
همچون را بیشتر بقیاس معلوم توان کرد و مثلا هرگاه که وزن اول یک قدر شربت باشد
و وزن دوم یک قدر نیم شربت و وزن سیم مقدار نیم شربت و وزن چهارم مقدار
چهار شربت و وزن پنجم مقدار سه شربت همه را جمع کرده مقدار را دو به که نود و
هفت است جز ان قسمت کنیم خارج قسمت که هفت و نوزده جزو از بیست و پنج جزو
از واحد است معلوم باشد پس قدر شربت ها همچون قریب به هشت مسموع باشد
و قس علی هذا القیاس **مسئله ۱۵** در جمع عدد تضعیفات خانهای شطرنج
منقولست که چون حکیم واضع شطرنج بخدمت پادشاه وقت رفته
شطرنج را بر او عرض کرد در نظر پادشاه بسیار مستحسن افتاد از سوال کرد که صله
این را چه توقع داری حکیم گفت که چون خانهای عرصه شطرنج هشت در هشت
است چنانکه مجموع شصت و چهار خانه باشد استدعا انکه در خانه اول ازان یک حبه
گندم مشفقت فرمایند و در خانه دوم دو حبه و در خانه سیوم هشت حبه و همچنان
سایر خانها بر وجهی که حصه هر خانه ضعف خانه سابق بوده باشد الخ و این مقدار

چهار حبه و در خانه سیوم

گندم

گندم که حاصل شود بانجام من متعذر باشد چنانچه پادشاه این سخن را شنید
ان را حقیر شمرده حمل بر دناءة همت حکیم بابت منفعل شده گفت که خزانه
پادشاه وفا با انچه تو طلب نموده ام نمیکند و ازان جهت لایق عرض کرده ام
در باب چهارم این مسئله بتقریر بیان کرده ایم و در انجام ان وضع انکه
سابقا بیان شده بعرض رسانیم خلاصه انکه بدستور مذکور حصه خانه اول یک حبه
گندم مقرر دارند و خانه دوم دو حبه چنانکه حصه این دو خانه سه حبه باشد انرا
با چهار حبه حصه خانه سیوم جمع نموده هفت حبه شود و چون انرا با هشت حبه
خانه چهارم جمع کنند پانزده شود و چون انرا با شانزده حبه خانه پنجم جمع کنند
سی و یک شود و چون انرا با سی و دو حبه خانه ششم جمع کنند شصت و سه شود و با
شصت و چهار حبه خانه هفتم یکصد و بیست و هفت شود و انرا با یکصد و بیست و هشت حبه خانه
هشتم جمع کنند دویست و پنجاه و پنج شود و خانهای یک سطر تمام شده باشد و حصه
خانه اول سطر دوم دویست و پنجاه و شش حبه گندم باشد انرا یک درم فرض نمائیم
پس جمع خانهای سطر اول یک درم گندم باشد الا یک حبه و مثل جایی که مذکور شد جمیع خانهای

درم ۲۵۵ درم گندم باشد با حصه خانهای سطر اول ۲۵۶ درم شود الا یک حبه بمقدار
درم را یکمن فرض کنیم اول سطر ثالث بدستوری که پیشتر مذکور شده همین مقدار درم
باشد که یکمن فرض نموده ایم پس خانهای سه سطر ۲۵۶ من گندم شود الا
یک حبه این مقدار را یک خروار تصور نموده ایم بهمان دستور جمیع خانهای چهار سطر ۲۵۶
خروار گندم شود الا یک حبه این مقدار را یک حجره باید که منبر سازد و بهمین طریق
جمیع خانهای پنج سطر ۲۵۶ حجره شود و این مقدار را کاروانسرا باید و بنا
بر انچه مذکور شد جمیع خانهای شش سطر ۲۵۶ کاروانسرا شود و این مقدار را
شهری باید و بهمان وجه جمیع خانهای هفت سطر ۲۵۶ و شهر شود و این مقدار را
مملکتی باید و بهمین منوال جمیع خانهای هشت سطر ۲۵۶ مملکت شود پس حاصل
تضعیف خانهای شطرنج بنابرین تقریر ۲۵۶ مملکت باشد که در هر مملکتی
۲۵۶ شهر باشد و در هر شهری ۲۵۶ کاروانسرا باشد و در هر کاروانسرائی
۲۵۶ حجره باشد و در هر حجره ۲۵۶ خروار گندم باشد و در هر خرواری ۲۵۶
من گندم باشد و در هر منی ۲۵۶ درم گندم باشد و در هر درمی ۲۵۶ حبه

گندم

باشد و نیز طرح کنیم اگر این باقی مساوی میزان عدد مجهول
بود عمل صحیح باشد و الا خطا بود **باب دویم**
وان مشتملست بر مقدمه و دوازده فصل مقدمه در تعریف
کسر و کیفیت وضع ان هرگاه یک صحیح را باجزای متساوی
تجزیه کنند عدد ان اجزا را مخرج گویند و بعضی ازان اجزا را
کسر و اقل مخارج دو باشد و این مخرج را خزینه کسر نباشد
وان یک نصف است بعد ازان سه باشد و یکی ثلث او نامند
و دو ثلثان بعد ازان چهار و برین قیاس و اما کیفیت وضع
کسور انست که صورت کسر را در تحت صحاح باید نوشت
و مخرج را در تحت کسر و اگر با وی صحاح نباشد بجای صحاح
صفر باید گذاشت پس صورت نصف چنین باشد $\frac{1}{2}$
و صورت ثلث این $\frac{1}{3}$ و صورت ثلثه اخماس این $\frac{3}{5}$ و باید
دانست که نسبتی که میان مخرج و کسر اوست در اعداد بی
نهایت یافت میشود لیکن معتبر اقل عدد یست که بدین نسبت

باشد **فصل اول** در معرفة اشتراک وتباین وتداخل میان
اعداد هر دو عددی که باشد غیر از واحد خالی نیست از انکه
اقل عدد اکثر میکند یا نه ومراد بعد انست که هر کاه اقل را از
اکثر نقصان کند مرة بعد اخری ان اکثر چیزی باقی نماند
قسم اول را متداخلان کویند همچون دو وده وانکه اقل
عد اکثر نکند از دو حال بیرون نیست یا انست که عددی
ثالث غیر واحد یافت میشود که عد هر دو کند یا نه پس اکر
یافت شود ان هر دو را متشارکون کویند ومتوافقان نیز
کویند وعدد ثالث را عاد ایشان خوانند وکسری که این
عدد ثالث مخرج ان کسر باشد وفق خوانند مثل چهار وشش
که اکر چه چهار عد شش نمیکند اما دو عد هر دو میکند
واکر عددی ثالث غیر واحد یافت نشود که عد هر دو کند
ان دو عدد را متباینان کویند همچون چهار وهفت واکر
اکر خواهیم که تداخل وتشارک وتباین میان هر دو عدد

تضعیف کردیم سه ونیم شد سه در تحتش نوشتیم واز
برای نیم پنج را بر ضعف چهار افزودیم هفت شد انرا در
تحت چهار نوشتیم بعد از ان پنج را تضعیف کردیم دو ونیم
شد دو را در تحت نوشتیم وعلامة نصف در تحتش
نوشتیم بدین صورت

۸	۶	۰	۲	۷	۴	۵	
۴	۳	۰	۱	۳	۷	۲	۲/۱

فصل ۳
در جمع یعنی زیاده کردن عددی بر عددی دیکر طریق
عملش انست که هر دو عدد را در جایی نویسیم یکی در تحت
ان دیکر بحیثیتی که احاد در برابر احاد وعشرات در برابر
عشرات وعلی هذا بعد از ان خطی عرضی در تحت هر دو
عدد بکشیم وابتدا از جانب یمین کرده هر رقم را بصورتش
بران رقم که در برابر اوست افزاییم وحاصل را در محاذی
هر دو در تحت خط عرض بنویسیم اکر کمتر از ده باشد واکر
کمتر نباشد زیادتی او را برده در تحت هر دو نویسیم واز
برای ده یکی را بر حاصل جمع انچه در یسار اوست افزاییم

همچنانکه در تضعیف کفتیم واکر یکی ازین دو عدد در مراتب
باشد که در مقابل اینها از عدد دیکر چیزی نباشد این
مراتب را بعینه در سطر جمع نقل کنیم مثالش خواستیم که
این عدد را ۴۹۰۵۲ با این عدد ۶۳۵۲۸۴۵ جمع کنیم
هر دو را بر جایی نوشتیم در برابر یکدیکر بهمان حیثیه که
کفتیم وابتدا کردیم بدو ودو را بر پنج افزودیم هفت شد
این را در تحت هر دو بکذاشتیم بعد از ان زیاده ساختیم
پنج را بر چهار مجموع که نه باشد در تحت هر دو کذاشتیم بعد
صفر را با هشت که همان میشود در تحت هر دو نوشتیم
بعد از ان نه را با دو که مجموع یازده باشد یکی از وی در
تحت کذاشتیم واز برای ده یکی در ذهن کرفته بر مجموع
چهار وپنج که نه باشد افزودیم ده شد صفر در تحتش نوشتیم
واز برای ده یکی در ذهن کرفته بر سه افزودیم چهار شد در
تحتش نوشتیم وشش را بعینه در سطر حاصل جمع نقل کردیم

بدین صورت

		۴	۹	۰	۵	۲
۶	۳	۵	۲	۸	۴	۵
۶	۴	۰	۱	۸	۹	۷

واکر خواهیم که جمع سه عدد یا زیاده از ان سه عدد کنیم
همه را برابر یکی نویسیم بعضی را در تحت بعضی بحیثیتی که احاد
در برابر احاد باشد وعشرات در برابر عشرات وابتدا
از مرتبهٔ احاد کرده جمع کنیم انچه در ان مرتبه باشد بصورتش
وانچه حاصل شود هر چه ما دون عشره باشد در تحت
نویسیم واز برای عشرات اکر ده باشد یکی واکر بیست باشد دو واکر سی باشد سه وبرین قیاس
در ذهن کرفته بر حاصل جمع انچه در یسار باشد افزاییم
وهمچنین تا عمل تمام شود بدین صورت

۵۶۷۲
۲۸۲۳
۳۹۸۷
۱۲۴۸۲

فصل چهارم در تفریق یعنی نقصان کردن
عدد کمتر از عدد بیشتر طریقش انست که هر دو را بر
جایی نویسیم چنانکه کفتیم در جمع ابتدا از جانب
یمین کرده نقصان کنیم انچه از مراتب منقوص است از
انچه در مراتب منقوص منه است احاد از احاد وعشرات

از عشرات هر یکی بصورتش واگر چیزی باقی ماند در تحت
نویسیم واگر نماند انجا صفر نویسیم واگر رقم مرتبه را ممکن
نباشد از محاذی او نقصان کردن بجهت انکه انچه در برابر
اوست کمتر از و باشد یا در برابرش صفری باشد یکی از
عشرات او از یسارش برگیریم واین یکی نسبت بان مرتبه
ده باشد پس نقصان کنیم این رقم را از ده وباقی ازین ده
را با انچه در محاذی رقم مذکور است در تحت نویسیم واگر
در عشرات او چیزی نباشد از ما فوقش بگیریم واین نسبت
بمرتبهٔ عشرات ده باشد ازین ده نه را در عشرات منقوص
منه نویسیم ویکی ماند این یکی زاده اعتبار کرده بطریق
مذکور عمل تمام سازیم مثالش خواستیم که نقصان کنیم
این عدد را ۲۳۸۱ ازین عدد ۸۶۹۷۴ هر دو را در محاذات
یکدیگر نویسیم وابتدا بهشت کردیم چون هشت از
انچه در برابر اوست بیشتر است یکی از هفت کرد د

کردیم هشت شد چون کمتر از مخرج بود بمخرج نسبت
کردیم هشت تسع شد واگر زیاده از مخرج شود مثل
مخرج را واحد گیرند وباقی را بمخرج نسبت کنند مثالش
خواستیم که هشت تسع را تضعیف کنیم صورتش را
که هشت است تضعیف کردیم شانزده شد مثل مخرج
را که نه است یکی گرفتیم وباقی را که هفت است بمخرج
نسبت دادیم یکی وهفت تسع شد واگر مخرج زوج
باشد تنصیف کنیم مخرج را اگر مساوی صورت کسر
شود حاصل تضعیف یک صحیح باشد واگر زیاده از
صورت کسر شود صورت کسر را با و نسبت کنیم مثالش
خواستیم که ربع را تضعیف کنیم چهار را تنصیف کردیم
دو شد صورت کسر را که یکیست با و نسبت کردیم
بنصف واگر کمتر از صورت کسر شود مثل او را از صورت
کسر واحد گیریم وباقی را با و نسبت کنیم مجموع واحد و حاصل

نسبت تضعیف کسر باشد مثالش خواستیم که پنج
سدس را تضعیف کنیم شش را تنصیف کردیم سه شد
از صورت کسر سه را یکی گرفتیم ودو را که باقی ماند
بر سه نسبت کردیم ثلثان شد پس حاصل تضعیف یکی
وثلثان باشد **فصل نهم** در تنصیف کسور وان چنان
بود که اگر صورت کسر زوج باشد تنصیف کنند وبعد از
تنصیف بمخرج نسبت کنند مثلا دو ثلث چون صورتش
زوج بود تنصیف کردیم یکی شد بمخرج نسبت دادیم یک
ثلث حاصل امد واگر صورت کسر فرد باشد مخرج را
تضعیف کنیم وصورت کسر را با و نسبت دهیم مثالش
خواستیم که سه ربع را تنصیف کنیم مخرج را که چهار است
تضعیف کردیم هشت شد صورت کسر را با و نسبت
دادیم سه ثمن شد **فصل دهم** در جمع کسور طریقش انست
که اگر کسور از یک جنس باشد صور این کسور را جمع

کنیم و عمل کنیم بر طریقی که در رفع کسور گذشت واگر از
اجناس مختلفه باشند مخرج مشترک بطریقی که در فصل
دوم مذکور شده پیدا کنیم وبعد از ان صور این کسور را
از مخرج مشترک جمع کنیم پس اگر مجموع کمتر از مخرج باشند
بمخرج نسبت کنیم واگر مساوی مخرج باشد حاصل
جمع یک صحیح بود واگر زیاده از مخرج باشد بر مخرج
قسمت کنیم خارج قسمت صحاح بود وباقی از قسمت را
بمخرج نسبت کنیم وحاصل نسبت را با خارج قسمت جمع
کنیم حاصل جمع این قدر صحاح واین قدر کسر باشد مثالش
خواستیم که سدس را با ثلث ونصف وثلثان جمع کنیم
صورت این کسر را از مخرج مشترک که شش است جمع
کردیم ده شد چون از مخرج بیشتر بود بر مخرج قسمت کردیم
یکی شد وچهار باقی ماند بمخرج نسبت کردیم ثلثان شد
پس حاصل جمع یک صحیح وثلثان باشد **فصل هشتم** در تفریق

۹

کسور صورت هریک از کسر از منقوص ومنقوص منه
را از مخرج مشترک بکیریم پس صورت کسر منقوص را
از صورت کسر منقوص منه نقصان کنیم وباقی را بمخرج
مشترک نسبت دهیم حاصل نسبت مطلوب باشد مثالش
خواستیم که ثلثان را از ثلثه ارباع نقصان کنیم مخرج
مشترک کی کرفتیم دوازده شد صورت ثلثان که
هشت است از صوره ثلثه ارباع که نه است نقصان
کردیم یکی باقی ماند این را بدوازده نسبت دادیم نصف
سدس حاصل شد واکر صورت کسر منقوص بیشتر
باشد از صورت کسر منقوص منه نقصان کردن
ممکن نباشد مکر انکه با منقوص منه صحیح باشد پس
یکی از ان صحیح کیریم ودر مخرج مشترک ضرب کنیم وان
حاصل ضرب کسر منقوص را نقصان کنیم وباقی را با
کسر منقوص منه جمع کرده ومجموع را با مخرج مشترک

جز

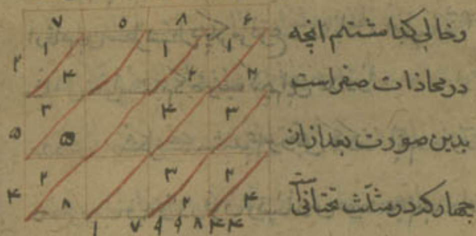
شکلی ذوار بعة اضلاع رسم کنیم وقسمت کنیم طولش
را بعدد مراتب احد المضروبین وعرضش بعدد مراتب
مضروب دیکر واز مواضع انقسام هر ضلعی خطوط متوازیه
تا ضلع مقابل او اخراج کنیم چنانچه ان شکل بمربعات
صغار منقسم شود بعد از ان هر مربعی را بدو مثلث تا
سازیم بخط مورب بحیثیتی که ابتدای خط ان زاویه
دست راست باشد از دو زاویه فوقانی مربع وانتهاش
بپیوندد بزاویه چپ از دو زاویه تحتانی مربع واین شکل
شبکه خوانند بعد از ان یکی از دو مضروب بر بالای
جدول نویسیم چنانکه هر مرتبه در محاذات مربع واقع
شود بترتیب ومضروب دیکر را بر یسار جدول چنانکه
عشرات بر بالای احاد ومات بر بالای عشرات واقع
شود وعلی هذا وبعد از ان ضرب کنیم هریک از مفردات
مضروب را در هر یکی از مفردات مضروب فیه حاصل

در مربعی که ملتقی دو سطر محاذی ایشانست نویسیم احاد
در مثلث تحتانی وعشرات را در مثلث فوقانی ودر هر
مرتبه که صفر باشد مربعات محاذی او را خالی کذاریم
وبعد از ان در مثلث تحتانی که در برج دست راست
شبکه واقعست از دو برج تحتانی هرچه باشد در تحت
مثلث در خارج شکل نویسیم واکر چیزی نباشد صفر
نویسیم واین اول حاصل ضرب باشد بعد از ان جمع
کنیم ارقامی را که مابین دو خط مورب است که بر بالای
مثلث مذکور است وحاصل را بر یسار انچه اول نوشته
بودیم بنویسیم اکر کمتر از ده باشد والا احادش را نویسیم
واز برای هر عشره یکی بر حاصل جمع ارقام سطر مورب
که بر بالای اوست افزاییم وهمچنین جمع کنیم انچه در
سطرهای باقی است در سطر حاصل نویسیم تا عمل تمام
شود واکر در یکی از سطور مورب عددی نباشد واز

سطر

سطر دیکر نیز باین سطر چیزی دفع نکرده باشیم با جمیع
ارقام این سطر بسطر دیکر مرفوع شده باشد اینجا صفر نویسیم
مثالش خواستیم که ضرب کنیم این عدد را ۷۰۸۶ در این
عدد ۲۵۴ شکل کشیدیم بر وجهی که کفته ایم ومضروب
ومضروب فیه را در فوق ویسارش نوشتیم بعد از ان
ضرب کردیم صورت هفت را که در مرتبه الوف واقعست
در دو چهارده حاصل شد چهار را در مثلث تحتانی از
مربعی که در ملتقی هردو واقعست نوشتیم وده را که موازی عشر
یکیست در مثلث فوقانی نوشتیم باز هفت را در پنج
ضرب کردیم سی وپنج حاصل شد پنج در مثلث تحتانی
ملتقی هردو نوشتیم وسی را بصورت سه در مثلث
فوقانی وهمچنین هفت را در چهار ضرب کردیم بیست
وهشت حاصل شد این نیز بهمان صفت در مربع ملتقی
ایشان نوشتیم وهمچنین عمل کردیم با هشت که در مرتبه

عشرات واقعست و باشش که در مرتبهٔ آحاد واقعست



وخالی گذاشتیم آنچه
در محاذات صفر است
بدین صورت بعد از آن
چهار که در مثلث تحتانی آنست

از مربعی مثلث آخر در مرتبهٔ آحاد در سطر حاصل ضرب در تحت ملتقی
شکل نقل کردیم بعد از آن جمع کردیم آنچه که ما بین دو خط
مورب است که بعد از آن مثلث مذکور است یعنی دو رقم
دو که چهار باشد و این چهار نیز در بیسار چهار سابق نوشتیم
بعد از آن جمع کردیم دو را و سه را و سهٔ دیگر را که مجموع
هشت باشد و آنرا در بیسار چهار دوم نوشتیم بعد از آن
یک را و شش را و چهار را و هشت را جمع کردیم نوزده
شد نه را از و در بیسار هشت گذاشتیم و از برای
ده یکی را در ذهن نگاه داشته با مجموع یک و پنج و دو

جمع

جمع کردیم نه شد اینرا نیز در بیسار نه سابق نوشتیم
بعد از آن چهار و سه را که هفتست در بیسار نه دوم
نوشتیم آنگاه یکی را که واقعست بر مثلث فوقانی که بر
برج ایسر از دو برج فوقانی شکلست در بیسار هفت نوشتیم
و عمل را تمام کردیم پس حاصل ضرب بر تحت شکل هزار بار
هزار و هفتصد و نود نه هزار و هفتصد و چهل و چهار شد و اگر
در مرتبهٔ آحاد احد المضروبین یا هر دو و یا در مرتبهٔ آحاد
و عشرات و مات و همچنین در مراتب متوالی در یک
مضروب یا هر دو صفر باشد رسم شبکه بعدد جمیع
مراتب مضروبین حاجت نباشد بلکه بعدد باقی
ارقام حاصل گردد اصفاری که طرح کرده بودیم از طرفین
یا از یکطرف یکی باز یا زیاده آنچه باشد بر همین حاصل
ترتیب نویسیم مثالش خواستیم که ضرب کنیم این
عدد را ۷۰۸۴۰۰ در این عدد ۲۵۴۰۰۰ طرح کردیم اصفاری

که در یمین مضروبین است باقی ماند مضروب و مضروب
فیه مساوی آنچه گذشت پس نقل کردیم اصفار محذوفه
را که پنج است بر یمین سطر حاصل مبلغ صد و هفتاد و
نه هزار بار هزار بار هزار و نهصد و هشتاد و چهار هزار بار هزار با
چهار صد هزار شد بدین صورت ۱۷۹۹۸۴۴۰۰۰۰۰

فصل ششم در قسمت عددی بر عددی عبارتست
از طلب عدد ثالث که هرگاه این ثالث را در عدد ثانی ضرب
کنند حاصل عدد اول باشد عدد اول را مقسوم و ثانی را
مقسوم علیه و ثالث را خارج قسمت طریق عملش آنست
که عدد مقسوم را بر جایی نویسیم و بر فوق او خط عرضی
بکشیم آنگاه میان هر دو مرتبه خط طولی بکشیم که مبدأش
خط عرضی باشد و منتهایش تا بحدی که عمل اقتضا کند
بعد از آن مقسوم علیه را در تحت مقسوم نویسیم
بمسافتی مناسب بحیثیتی که آخر مقسوم علیه در برابر

آخر مقسوم واقع شود اگر آخر مقسوم علیه زیاده نباشد
از آنچه از مقسوم در برابر او واقع شده باشد بی اعتبار
مرتبه و اگر زیاده باشد واجب بود که آخر مقسوم علیه در
برابر ما قبل آخر مقسوم واقع شود بعد از آن طلب کنیم اکثر
عددی از آحاد که ممکن باشد او را در هر یک از مراتب
مقسوم علیه بصورتش ضرب کردن و حاصلش را نقصان
کردن از آنچه در برابر او بود از مقسوم و از بیسارش اگر
بیسارش باشد و چون همچنین عدد یافت شود او را بر
فوق خط عرضی در محاذات اول مراتب مقسوم علیه
نویسیم و ضرب کنیم او را در هر یک از مراتب مقسوم
علیه بصورتش و حاصل را در تحت نویسیم بحیثیتی که
آحاد حاصل محاذی مضروب فیه باشد از مقسوم
علیه و نقصان کنیم این حاصل را از آنچه در برابر اوست
از مقسوم و از بیسارش اگر در بیسارش چیزی باشد و

باقی را در تحتش نویسیم اگر باقی ماند وخط عرضی کشیم میان
حاصل و باقی تا معلوم باشد که آنچه بر بالای خط است محو است
وانچه در شیب است ثابت است بعد از ان خط عرضی بکشیم
در تحت باقی مقسوم و باقی مقسوم را در تحت این خط یک
مرتبه بجانب یسار نقل کنیم باز طلبیم اکثر عددی را بصفت
مذکوره او را نویسیم بر یمین آنچه اول نوشته بودیم و عمل کنیم
با این هرچه با اول کرده بودیم و اگر چنین عددی یافت
نشود انجا صفری نویسیم و در تحت باقی مقسوم خط عرضی
کشیده در تحت این خط باقی مقسوم را یک مرتبه بجانب
یسار نقل کنیم و هم چنین عمل کنیم تا انگاه که مرتبهٔ اول از
مقسوم علیه محاذی مرتبهٔ اول از باقی مقسوم شود پس
عمل تمام شود و انچه بر فوق مقسوم نوشته شود بر بالای
خط عرضی خارج قسمت ان باشد و احادش محاذی احاد
مقسوم بود پس اگر چیزی باقی مانده باشد از مقسوم ان

کسر

کسر خارج قسمت باشد که مخرجش مقسوم علیه بود مثالش
خواستیم که قسمت کنیم این عدد را ٢٣٤٨٥٦ بر این عدد ٧٩
٥ عدد اول که مقسوم است بر جایی نوشتیم چنانچه گفتیم
وخطوط طولی رسم کردیم و مقسوم علیه را در تحت نوشتیم
بمسافتی مناسب چنانچه اخر مراتب او محاذی ما قبل اخر
واقع شود چه اگر محاذی مقسوم بودی مقسوم علیه زیاده
بودی از آنچه در محاذات اوست از مقسوم و این جایز
نیست بعد از ان اکثر عددی طلب کردیم از احاد بصفت
مذکور چهار را یافتیم این را بر بالای خط عرضی محاذی اول
مراتب مقسوم علیه نوشتیم و این چهار را ضرب کردیم اولا
در پنج بیست حاصل شد بدین صورت ٢٠ این را در تحت
مقسوم نوشتیم چنانچه صفر محاذی پنج باشد پس از ان
انانچه در برابر اوست از مقسوم نقصان کردیم سه باقی
ماند سه را در تحت صفر نوشتیم بعد از ان که خط عرضی

کشیدیم میان سه و حاصل ضرب باز ضرب کردیم چهار مذکور
را در هفت ضرب کردیم بیست هشت حاصل شد این را
در تحت مقسوم نوشتیم چنانکه احادش در برابر هفت واقع
شد پس حاصل را از انچه در برابر اوست از مقسوم نقصان
کردیم شش باقی ماند این را بعد از انکه خط عرضی کشیدیم
در تحت هشت نوشتیم باز چهار را در نه ضرب کردیم
و حاصل را که سی و شش است در تحت شصت و هشت
نوشتیم از و نقصان کردیم باقی ماند سی و دو و این را
در تحت حاصل ضرب بعد از ان خط نوشتیم پس
باقی ماند از مقسوم این عدد ٣٢٠٦ انرا بعد از خط
عرضی که همه خطوط طولی کذرد بیک مرتبه
بجانب یسار نقل کردیم بدین صورت

باز اکثر عددی
دیگر بصفت
مذکور طلب
کردیم پنج
نیافتیم پس
صفری بر یمین
عددی اول که
چهار است نوشتیم

			٤	٥	
٢	٣	٤	٨	٥	٦
٢	٠				
	٣				
	٢	٨			
		٦			
		٣	٦		
		٣	٢		
	٣	٢	٠	٦	
٣	٢	٠	٦		
	٥	٧	٤		

و در تحت باقی مقسوم خط عرضی دیگر کشیده و در تحت این
خط باقی مقسوم را
یک مرتبه بجانب یسار
نقل کردیم بدین صورت

			٤	٥	٥
٢	٣	٤	٨	٥	٦
٢	٠				
	٣				
	٢	٨			
		٦			
		٣	٦		
		٣	٢		
	٣	٢	٠	٦	
	٠				
٣	٢	٠	٦		
٢	٥				
	٧				
	٣	٥			
		٥			
		٤	٥		
	٣	١	١		
	٥	٧	٥		

باز اکثر عددی دیکر بصفت مذکور طلب کردیم پنج یافتیم
پس صفری بر یمین عددی اول که چهار است نوشتیم در تحت
باقی مقسوم خط عرضی دیکر کشیدیم و در تحت این خط
باقی مقسوم را یک مرتبه بجانب یسار نقل کردیم بدین صورت

باز اکثر عددی دیکر
بصفت مذکور طلب
کردیم پنج را یافتیم این
را بر یمین صفر نوشتیم
و او را اولا در پنج مقسوم
علیه ضرب کردیم
حاصل را که بیست و پنجست

			۴	۵	۵
۲	۳	۴	۸	۰	۶
۲	۰				
	۳				
		۸			
		۶			
		۳	۶		
		۳	۲		
	۳	۲	۰	۶	
۳	۲	۰	۶		
۲	۵				
	۷				
	۳	۵			
	۳	۵	۵		
		۴			
		۱	۱		
	۵	۷	۹		

در تحت باقی مقسوم بصفت مذکور نوشته از ما یحاذی
نقصان کردیم هفت باقی ماند این را بعد از خط عرضی
در تحت پنج حاصل نوشتیم باز پنج را در هفت ضرب

کردیم

کردیم و حاصل را که سی و پنجست از هفتاد نقصان کردیم
باقی را که سی و پنج دیکر است در تحت او نوشتیم بعد از
خط عرضی باز پنج را در نه ضرب کردیم چهل و پنج حاصل
شد این را بصفت مذکور نوشته از ما یحاذی او نقصان
کردیم باقی را در تحت خط عرضی ثبت کردیم بدین صورت

صورت شکل در
صفحه یمنی است

پس عمل تمام شد از برای انکه باقی کمتر از مقسوم علیه ماند
و خارج قسمت چهارصد و پنج شد از صحاح و سیصد و پانزده
جزء از اجزایی که پانصد و هفتاد و نه از ان اجزا یک
صحیح باشد **فصل هفتم** در استخراج جذر هر عددی که

او را در نفس خودش ضرب کنند ان عدد را جذر خوانند
و حاصل ضرب را مجذور و مربع و مال نیز خوانند و طریق
عمل جذر انست که هر عددی را که جذر را و مطلوب باشد بر جای
نویسیم و بر بالای او خط عرضی کشیم همچنانکه در عمل قسمت
کفتیم و نقطها نشان کنیم بر خط عرضی برابر مراتب فرد
مثل مرتبه احاد که اولست و مات که سیم است و عشرات
الوف که پنجست و علی هذا انچه باشد و اکثر عددی طلب
کنیم از احاد که مضروب او را در نفس خودش از ما یحاذی
علامت اخره بصورتش و از یسارش اکر در یسارش چیزی
باشد نقصان توان کرد هر کاه چنین عدد یافت شود
او را بر بالای علامت اخیره نویسیم و در تحت علامت
نیز نویسیم همین عدد را بمسافتی مناسب در محاذات
او ضرب کنیم عدد فوقانی را در عدد تحتانی یعنی در
نفس خودش و حاصل را در تحت عددی که جذر را و

نویسیم

نویسیم چنانچه احادش محاذی مضروب فیه واقع شود
و او را از ما یحاذی مضروب فیه و از یسار او نقصان
کنیم و باقی را در تحت خط عرض نویسیم بعد از ان فوقانی را
بر تحتانی افزاییم و مجموع را بجانب یمین بیک مرتبه نقل
کنیم چنانکه احادش محاذی یمین علامت اخیره شود
بعد از انکه خط عرضی بر فوق رقم تحتانی بجهت محو کشیده
باشیم باز طلب کنیم اکثر عددی دیکر از احاد که چون
او را در نفس خودش ضرب کنیم و در مجموع منقول نیز
ضرب کنیم ممکن باشد طرح او از صورت عددی که
در محاذی علامت مقدم بر علامت اخیره است و انچه
از یسار اوست هر کاه انچنین عدد یافت شود بر بالای
علامت مقدم نویسیم و همچنان در تحت او نویسیم و عمل
مذکور بجای اریم بعد از ان عدد فوقانی را بر تحتانی افزاییم
و این مجموع را با مجموع اول بیک مرتبه بجانب یمین نقل کنیم

باز طلب کنیم اکثر عددی که چون در نفس خودش
و در مجموع منقول ضرب کنیم ممکن باشد طرح آن از صورت
عددی که در محاذات علامت مقدم بر آن دو علامت
مذکوره باشد و از آنچه در یسار او نیز باشد هر گاه این عدد را
یافتیم با او عمل سابق بجای آریم و اگر اینچنین عدد نیافتیم
بر فوق علامت و تحتش صفر نویسیم و مجموعات مذکوره را
یک مرتبه بجانب یمین نقل کنیم و همچنین عمل میکنیم تا
منتهی شود بعلامت اول با و نیز همین عمل بجای آریم پس آنچه
حاصل شود بر فوق جدول جذر باشد آن عددی اگر مطلوب
بود جذر او و اگر چیزی باقی نماند در صف این عدد منطق
الجذر باشد و ارقامی که بر بالای خط عرضی است جذر او
باشد بتحقیق و اگر چیزی مانده معلوم شود که او اصم الجذر
پس یکی را بر آنچه بر بالای علامت یمین واقعست بر آنچه در تحت
او واقعست افزاییم و جمیع تحتانی را مخرج فرض کنیم و باقی

از عددی

از عددی که جذر او مطلوبست با این مخرج نسبت کنیم آنچه
حاصل شود بر بالای علامت با این کسر جذر عدد مذکور بود
بتقریب اصطلاحی مثالش خواستیم که این عدد را ٨١٧٢
١٢ جذر استخراج کنیم بهمان طریق قسمت او را نوشتیم و
یک خط عرضی و دیگر خطوط طولی بر کشیدیم و علامات
چنانچه گفتیم تعیین کردیم بعد از آن اکثر عددی طلب کردیم
بصفت مذکوره عدد ٣ را یافتیم این را بر فوق علامت اخیر
و در تحتش بمسافتی مناسب نوشته فوقانی را در تحتانی فتی
ضرب کردیم حاصل را که نهست در تحت دو که در برابر
٣ است نوشته از او و از یسارش نقصان کردیم و باقی
را که ٣ است بعد از خط عرضی در برابر دو نوشتیم پس
فوقانی تنها بر تحتانی افزودیم و مجموع را که شش است
یک مرتبه بجانب یمین نقل کردیم بعد از آن
خط عرضی بر فوق سه تحتانی کشیدیم بدین

صورت

	٣٠		٥		٥
١	٢ ١ ٣	٨	١	٧	٢
	٣	٦			

باز طلب کردیم اکثر
عددی دیگر بصفت
مذکور پنج را یافتیم
نوشتیم او را بر بالای
علامتی که مقدمست
بر علامت اخیر
و در تحت همین علامت بر یمین آحاد منقول یعنی شش و
ضرب کردیم پنج را در شش حاصل شد سی بدین صورة ٣٠ اولا
این را در تحت عدد مجذور نوشتیم چنانچه صفر در برابر
شش تا پس او را از ما یحاذی از عدد مجذور نقصان
کردیم هشت باقی ماند این را در تحت صفر نوشتیم و
بعد از خط عرضی بعد از آن پنج در پنج تحتانی ضرب کردیم
حاصل او را که بیست و پنجست بصفت مذکور نوشته

از ما یحاذی

صورت ه که مامی وابتدا از یمین کردیم چون نقصان پنج
برج از دو برج ممکن نبود دوازده که دوازده است بر او افزودیم
چهارده شد پنج از او نقصان کردیم نه باقی ماند این را بعد از
خط فاصله در تحت نوشتیم و بیست درجه را نیز از ده
درجه نقصان نمی توان کرد پس یکی از نه برج گرفتیم و هشت
در تحت نه بعد از خط محو او نوشتیم و این یک برج که گرفته
بودیم سی درجه اعتبار کرده با ده درجه جمع کردیم چهل درجه
شد بیست از او نقصان کردیم بیست دیگر باقی ماند در
تحت نوشتیم بعد از آن یازده دقیقه را از سی دقیقه کم
کردیم و نوزده باقی را در تحت خط عرضی نوشتیم و بعد از آن
چهل ثانیه را از پنجاه ثانیه نقصان کردیم ده ثانیه شد در تحت
نه نوشتیم بر این صورت ح ل و / ه ک یا م / ک ط ی پس عدد باقی از نقصان
هشت برج و بیست درجه و نوزده دقیقه و ده ثانیه باشد
و صورت تنها در تمامش اینست ح ک یط ی و در عمل ضرب

در هر کدام از مضروبین که برج باشد عدد بروج را در سی ضرب
کنند تا عدد درجات حاصل شود و این را با درجات اگر بود
جمع کنند و اگر زیاده از شصت شود هر شصت را یکی مرفوع
مره گیرند باقی مراتب را بحال خود گذاشته عمل ضرب بطریق
مذکور بجای آرند تا حاصل ضرب بدست آید بطریق مذکور
پس اگر حاصل در حاصل ضرب از جنس مرفوعات باشد غیر
مرفوع مره همه را طرح کنند و عدد مرفوع مره آنچه باشد تضعیف
کنند تا عدد بروج حاصل شود و از درجات اگر بسی رسیده باشد
سی را طرح کنند و یکی بر عدد بروج افزایند پس اگر عدد
بروج بدوازده رسد یا گذرد دوازده از و طرح کنند مع بد
اخرین چندانکه بیشتر شود انچه ماند در مرتبه بروج نویسند
و اگر هیچ نماند صفر در مرتبه بروج نویسند و باقی مراتب بحال
خود گذارند تا حاصل ضرب مطلوب بدست اید و در عمل
قسمت در هر کدام از مقسوم و مقسوم علیه که برج باشد

باو

باو همان عمل کرد در مضروبین گفتیم و قسمت بطریق مذکور
~~باو همان عمل~~ بجای آرند تا خارج قسمت بطریق مذکور اید
بعد از آن بخارج قسمت همان عمل کرد در حاصل ضرب گفتیم
بجای آرند تا خارج قسمت مطلوب بدست اید مثلا خواستیم
که ضرب کنیم ده برج و پانزده درجه و بیست و پنج دقیقه
را که صورتش اینست ی ه له در پنجاه و هفت مرفوع مره
و بیست و نه درجه و بیست ثانیه که ارقامش اینست مز
لط ط ک بروج را یعنی رقم ی را که در احد المضروبین است
مرفوع ساختیم بان وجه که گفتیم پنج مرفوع شد پنج را بجای
بروج نوشته بروج را محو ساختیم و باقی ارقام بجای خود گذاشتیم
در ان عدد که در او برج نیست ضرب کردیم حاصل ضرب
بطریق مذکور بدست امد باین صورت ه ب نا لح فدح
که ثالثه پس از مراتب مرفوع غیر از ما که ان مرتبت جمله مرفوع
مره است همه را طرح کردیم و با را تضعیف کردیم لب.

شد دو دیگر اگر یب است از و طرح کردیم ی باقی ماند
و این عدد بروج باشد و عدد درجه که کح است چون از
سی کمتر است بحال خود گذاشتیم تا حاصل ضرب مطلوب
بدست آید بدین صورت ی لم ه ح ک

مقاله سیوم

و ان مشتملست بر مقدمه و سه باب

مقدمه

در بیان اصطلاحات هر چه قابل اشارت حسی بود اگر
هیچ وجه قسمت پذیر نباشد ان را نقطه گویند و اگر در یک
جهت قسمت پذیر بود پس ان را خط گویند و اگر در دو جهت یعنی
طول و عرض قسمت پذیر بود اما در جهت عمق قسمت پذیر
نباشد ان را سطح گویند و اگر در سه جهت قسمت پذیر بود ان را
جسم خوانند و خط یا مستقیم بود یا منحنی مستقیم ان بود که
طرف او ستر وسط کند اگر در امتداد شعاع بصر واقع شود
و منحنی ان بود که نه انچنین باشد و سطح مستوی بود
یا غیر مستوی مستوی ان بود که میان هر دو نقطه که

بران سطح

بر ان سطح باشد ان را بخط مستقیم وصل کنند ان خط از ان
سطح بدر نشود زاویه کنج را گویند و ان دو قسم بود مسطحه
و مجسمه مسطحه ان بود که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود
پس اگر این دو خط بر وجهی باشد که بعد از اخراج هر دو چهار
زاویه متساوی حادث شود ان زاویه را قایمه گویند
خط اجد در این شکل است
و یک از ان دو خط را عمود بر ان دیگر و اگر زوایا مختلف
حادث شوند بزرگتر را منفرجه گویند و خردتر را حاده
و مجسمه ان بود که از احاطه یک سطح یا زیاده بجسم پیدا شود
خط اجد در این شکل است
همچو کنجهای خانه و اگر خطی بر سطحی قایم شود چنانچه هر خطی
که در ان سطح از موضع قیام بر استقا اخراج کنند بان
خط بر زاویه قایم محیط شود ان خط بر ان سطح عمود بود
و چون سطح مستوی بر سطح مستوی قایم شود چنانچه
از فصل مشترک هر خطی که بر یکی از ان دو سطح عمود سازند
ان عمود از سطح دیگر بیرون نیفتد هر یکی ازین دو سطح

عمود باشد بران دیکری چون دو خط بایکدیکر بر وجهی
باشد که هر نقطه که بر یکی از ان دو خط فرض کنند بعد همه
از ان خط دیکر برابر باشد ان دو خط را متوازی کویند
و دو سطح نیز که برین صفت باشد هم متوازی کویند و
هر چیزی که یك حد یا دو حد یا زیاده او محیط شود انرا
شکل کویند پس اکر محیط خط باشد ان شکل را سطح
کویند واکر خطی بسطحی مستوی محیط شود چنانکه در درو
نقطه فرض توان کرد که خطهای مستقیم که از ان نقطه
بان خط کشند همه برابر باشد ان سطح را دایره کویند
وان خط محیط را خط مستدیر و محیط دایره نیز کویند وان
نقطه را مرکز کویند وهر یك از ان خطهای مستقیم را
نصف قطر کویند وهر خط مستقیمی که دایره را بدو پاره
کند انرا وتر هر یك از دو قسم محیط وقاعدهٔ هر یك از دو قطعه
دایره خوانند وهر یك از دو قسم محیط را قوس خوانند

واکر خط مستقیم بمرکز کذرد دو قطر انرا قطب خوانند وخطی
که از منتصف وتر بمنتصف قوس اید انرا سهم ان قوس کویند وسهم نصف النهار نیز کویند واز این شکل تصور الجهه کنیتم اعلان شود
وشکل حادث از دو نصف قطر و قوسی از محیط را قطاع
دایره خوانند وچون دو قوس متساوی از یك دایره
که هر یك کمتر از نصف ان دایره باشد بسطح مستوی محیط
باشند انرا اهلیلجی خوانند وخطی را که وتر هر دو قوس است
قطر اطول کویند وخطی دیکر که از منتصف او عمود شود
واز دو طرف بان دو قوس منتهی شود انرا قطر اقصر کویند
و هر دو قوس بیك سطح مستوی محیط شود چنانکه هر دو
قوس بیکجانب باشند انرا هلالی کویند واکر بسطحی سه
خط محیط شوند انرا مثلث کویند وچون هر یك زاویه انرا
راس اعتبار کنند که موتر ان زاویه باشد ان ضلع را قاعده
کویند و دو ضلع باقی را دو ساق کویند واکر چهار خط
محیط شود انرا ذوا ربعه اضلاع خوانند پس اکر زوایای

او قایم باشد واضلاع او برابر باشد انرا مربع خوانند واکر زوایای
او قایمه باشد واضلاع برابر نباشد انرا مستطیل خوانند واکر
زوایای او قایمه نباشد واضلاع برابر باشد انرا معین
خوانند واکر زوایای قایمه نباشد واضلاع برابر نه اما هر دو
ضلع متقابل برابر باشند انرا شبیه بمعین خوانند وباقی
شکل ذوا ربعه اضلاع را منحرفه خوانند وخط واصل میان
دو زاویهٔ متقابله از زوایای شکل ذی اربعه اضلاع
قطر ان شکل خوانند واکر پنج خط بسطحی محیط شوند انرا
ذی خمسه اضلاع خوانند پس اکر هر پنج خط برابر باشد
انرا مخمس خوانند واکر شش خط بار محیط شود انرا ذو ستهٔ
اضلاع خوانند واکر شش برابر باشند انرا مسدس خوانند
وبرین قیاس تا معشر واکر از ده ضلع زیاده باشد بعدد
اضلاع نسبت کنند مثلا اکر یازده ضلع باو محیط
شوند ذی احدی عشر ضلعا کویند وبرین قیاس واکر محیط

ابتدا بمرتبهٔ احاد کنند وبخطی یك یك مرتبه علامات دیکر
بعد از ان نصب کنند وهمچنان مرتبهٔ درجه را مقیس علیه
ساخته بخطی یك یك مرتبه از دو جانب درجه یعنی جانب
مرفوعات وجانب اجزاء درجه علامت نصف کنند
واهل هند افتتاح عمل از علامات ایسر کنند واهل نجوم از
علامات ایمن پس اکر عددی طلب کنند که مضروب
او را در نفس خود از انچه در تحت علامه ایمن است از عدد
مجذور نقصان توان کرد یا از انچه در تحت علامه و از
انچه در یمین اوست نقصان توان کرد بر تقدیری که در مرتبه
یمین او چیزی باشد وچون همچنین عدد باشد انرا بر فوق
علامت ایمن و در تحت او نیز ثبت کنند ومضروب او را
در نفس خودش از انچه در تحت علامت ایمنست نقصان
کنند وباقی اکر باشد بعد از خط عرضی در تحت منقوص
عنه نویسند وبعد از ان رقم فوقانی را بر تحتانی افزوده

یکمرتبه بجانب یسار نقل کنند بعد از آن انکه خط عرضی بر
بالای رقم تحتانی کشیده باشند تا مشعر باشد بمحو
و اثبات آن باز اکثر عددی طلب کنند که چون از آن در نفس
خودش در منقول نیز ضرب کنند ممکن باشد طرح او از انچه
در تحت علامات دوم و از انچه در یمین اوست و چون
همچنین عدد باشد رقم او را بر فوق علامت دوم و در تحت
او نیز ثبت کنند و رقم فوقانی را در تحتانی و در انچه در یمین
تحتانی است ضرب کرده حاصل را از انچه در تحت علامت
دوم و انچه در یمین اوست کنند و باقی اکر باشد بعد از آن
خط عرضی در تحت منقوص منه نویسند و باز آن رقم که بر
فوق علامت دوم ثبت کرده بودند بر رقم تحتانی افزوده یعنی
مضاعف کرده با انچه در یمین اوست یکمرتبه بجانب
یسار نقل کنند بعد از انکه خط عرضی بجهت محو بر ارقام
تحتانی کشیده باشد و بعلامت دیگر کذرند و بطریق

مذکور

مذکور عمل کنند و اکر همچنین عددی که کفتیم نباشد بر فوق
علامت دوم و در تحت او نیز صفر نویسند و بر ارقام تحتانی
خط عرضی بجهت محو کشیده همین ارقام را یکمرتبه دیگر
بجانب یسار نقل کنند و علامت دیکر کذرند و بطریق مذکور
عمل کنند و همچنین میکنند تا انکاه که خواهند و اکر سطر
طولی که بعد از ارقام عدد مطلوب الجذر کشیده بودند
تمام شود و خواهند که سطور دیکر بر یسار آن سطور اضافه
کنند و بهمان طریقه بخطی یکمرتبه علامات نصب کنند
و با علامات عمل مذکور بجای آرند مکر انکه عدد مطلوب
الجذر منطق باشد که عمل منتهی خواهد شد و اکر خواهند
که عمل را قطع کنند رقم اخیر سطر تحتانی را مضاعف ساخته
یکی را بر او افزایند و مجموع عدد سطر تحتانی را مخرج اعتبار
کنند و باقی عدد مطلوب الجذر را باو نسبت کنند و کسر را
که حاصل شود با رقامی که در فوق علامة نوشته اند جذر

عدد مطلوب باشد مثالش خواستیم که جذر ده نه ما
یوم ثانیه را بکیریم جذر ولی بطریق مذکور در عمل جذر اهل
هند رسم کردیم و این ارقام را در تحت خط عرضی نوشتیم
و چون ما در جه بود بر بالای او علامت نصب کردیم و همچنین
بر جانب مرفوعات بر آن و از جانب کسور بر یم و اکثر
عددی که مضروب او را در نفس خودش از انچه در
تحت علامت ایمن باشد نقصان توان کرد طلب کردیم
ز را یافتیم او را بر بالای علامة ایمن و در تحت آن ثبت
کردیم و در نفس خودش ضرب کردیم مط شد از ن نقصان
کردیم ا باقی ماند خط عرضی در تحت مط کشیدیم و ا را
در تحت خط عرضی ثبت کردیم و ز را تضعیف کرده
یکمرتبه بجانب یسار نقل کردیم و خط عرضی
بر بالای ، ن کشیدیم تا علامت محو باشد بدین
صورت

	-	۴۵

باز طلب کردیم اکثر عددی که مضروب او را در نفس خودش
و در انچه نقل کردیم نقصان توان کرد از انچه در تحت علامة
دوم و از انچه در یمین اوست هم را یافتیم بر فوق علامت دوم
و در تحت او نیز ثبت کردیم پس حاصل ضرب او را در مد
که ای است در تحت امه ثبت کردیم بر وجهی که ی مبسوط
حاصل در محاذات مد که مضروب فیه است واقع شود
پس ای از آیه نقصان کردیم هه باقی ماند خط عرضی در تحت
ای کشیدیم و هه در محاذات مه ثبت کردیم باه را در نفس
خودش ضرب کردیم که شد در تحت ما بحاذات هم مضروب
فیه وضع کردیم و از ما نقصان کردیم یو باقی ماند بعد از

خط عرضی بمحاذات ما کر منقوص منه است ثبت کردیم
و ه را تضعیف کرده باید یك مرتبه بجانب یسار نقل کردیم
وخط عرضی که علامت محواست برید ه کشیدیم بدین صورة .

٢ يح	—	—		
ح			ل	ه
—			ح	٦
٩				
~				

باز طلب کردیم اکر عددی که مضروب او زاد در ارقام تحتانی
منقول ودر نفس خودش واز انچه در تحت علامة از انچه د
بمین اوست نقصان توان کرد لب را یافتیم باین صفت
بر فوق و تحت علامة سیوم نوشتیم پس او زاد رمد ضرب
کردیم هح شد در تحت ه بو ثبت کردیم از او نقصان کردیم
ح باقی ماند بعد از خط عرضی در تحت بو نوشتیم باز لب را
در دی ضرب کردیم ح کم شد در تحت ح تو نوشتیم از او
نقصان

نقصان کردیم ءکو باقی ماند بعد از خط عرضی ثبت کردیم
باز لب را در نفس خودش ضرب کردیم ح ء در تحت لوم ثبت
کرده از او نقصان کردیم مح لو باقی ماند در تحت خط عرضی
نوشتیم پس یب را مضاعف ساخته یکی بر او افزودیم
مه شد وجمیع ارقام سطر تحتانی ندی مه شد و باقی ارقام
عدد مطلوب الجذر ءمح لو شد پس از ابراز ارقام سطر تحتانی
نسبت دادیم کسری حاصل شد پس جذر عدد مطلوب الجذر
مجموع ارقام باشد که بر فوق علامت نوشته ایم باین کسر بدین
صورت

وقف ساه جاع

ح				يح	ي	ح
٤		ح يح ه		٢		
٤	٩ ٤ ح ح ح		٢	٤		٥
٤	٢ ٥ ٥					٤
٧ ٤ — —						٤

باب ٤
در معرفة جنس هر یك از حاصل ضرب و خارج و جذر یعنی

دانستن انکه حاصل ضرب یا خارج قسمت یا جذر از کدام مرتبه است
از مراتب مرفوعات ودرج و اجزاء درج مثل دقایق و ثوانی
و غیر ان طریقش انست که از برای دقیقه واحد کیریم و از برای
ثانیه اثنین و از برای ثالثه ثلث و از برای انچه بعد از دست
بهر یك مرتبه یك عدد زیاد کنیم و همچنین از برای مرفوع مره
واحد کیریم و از برای مثال اثنین و از برای مثالث ثلثه و
از برای انچه فوق اوست بهر مرتبه یك عدد زیاده کنیم
پس کوییم مضروب و مضروب فیه هر دو از جنس درج اند
یا یکی از جنس درجه است ودیگری با هیچ کدام از جنس درجه
نیستند و این قسم از دو حال بیرون نیست یکی انکه
هر دو در یك جانب باشند از درجه یعنی هر دو از مرفوعات
باشند و یا هر دو از اجزاء درجه باشند دوم انکه هر
یکی در جانب دیگر باشد از درجه پس اقسام از چهار
بیرون نباشد و حاصل ضرب در قسم اول درجه باشد
و در قسم

و در قسم دوم از جنس مضروب دیگر پس حاصل ضرب
درجه در دقیقه همان دقیقه باشد و در ثانیه همان ثانیه
و همچنین در مرفوع مره همان مره و علی هذا و در قسم سیوم عدد
هر دو مضروب را جمع کنیم حاصل ضرب در مرتبه سمی عدد
مجموع باشد در همان جانب مضروبین مثلا دقایق در
ثوانی ثوالث باشد و ثوانی در ثوالث خامس و مثانی در
مثالث مخامس و در قسم چهارم اکر دو عدد مضروب
و مضروب فیه برابر باشد حاصل ضرب از جنس درجه باشد
والا حاصل ضرب در مرتبه سمی فضل باشد در جانب فاضل
پس ثوانی در مثالث مرفوع مره باشد و مثانی در روابع
ثوانی و این مرتبه که بیان کردیم متوط حاصل ضربست در
جمع اقسام اما بمعرفة جنس خارج قسمت طریقش انست
که مقسوم و مقسوم علیه بهمان طریق که در مضروب
کفتیم بچهار قسم منقسم شود و خارج قسمت در قسم اول

درجه باشد ودر قسم دوم اگر درجه باشد مقسوم علیه
واقع شود خارج قسمت از جنس مقسوم باشد واگر درجه
مقسوم واقع شود خارج قسمه سمی عدد مقسوم علیه باشد
بخلاف جانب او مثلا اگر درجه را بر ثانیه قسمت کنیم خارج
قسمه مثانی باشد واگر درجه را بر ثالث قسمت کنیم خارج
قسمه ثوالث باشد ودر قسم سیوم اگر عدد مقسوم علیه
با عدد مقسوم برابر خارج قسمت از جنس درجه باشد
واگر برابر نباشد ببینیم اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم
علیه باشد خارج قسمه سمی عدد فضل باشد در جانب صعود
یعنی از جنس مرفوعات باشد واگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه
مقسوم علیه باشد خارج قسمت سمی عدد فضل باشد
در جانب نزول یعنی از جنس اجزاء درجه باشد مثلا اگر
ثوانی را بر روابع قسمت کنیم خارج قسمت مثانی باشد
واگر روابع را بر دقایق قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد

ودر قسم

ودر قسم چهارم عدد مقسوم ومقسوم علیه را جمع کنیم
خارج قسمه سمی مجموع باشد در جانب صعود اگر مرتبه
مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد وسمی عدد مجموع باشد
در جانب نزول اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم علیه
باشد پس خارج قسمت مرفوع مره بر دقایق مثانی باشد
وخارج قسمت دقایق بر مرفوع مره ثوانی ومراد از مرتبه
مقسوم مرتبه باشد که محاذات مقسوم علیه افتد هرگاه که
مقسوم ومقسوم علیه را جدول قسمت بنویسند مثلا
اگر ده دقیقه را بر دوازده دقیقه خواهیم که قسمت کنیم
مقسوم علیه چون بعدد بیشتر است در جدول در محاذات
دقیقه ثبت نخواهیم کرد بلکه یک مرتبه فرق تر از او خواهیم
کرد چنانچه مرتبه ثانیه در محاذات مقسوم علیه واقع شود
پس درین صورت مقسوم ثانیه باشد نه دقیقه اگرچه
نظاهر مقسوم دقیقه است اما معرفه مرتبه جدول طریقش

انست که ببینیم علامت ایمن این مرتبه درجه است یا نه
اگر بر مرد درجه باشد رقم جدول که برین علامتست از جنس
درجه باشد واگر علامه ایمن بر مرتبه درجه نباشد مرتبه
ان رقم سمی نصف عدد مرتبه انست که در تحت ان علامت
واقعست در جانب همین مرتبه از درجه پس جدول رمثانی
مرفوع مره باشد وجدول مرابع مثانی وجدول ثوانی دقانی وجدول
روابع ثوانی وچون رقم علامه ایمن معلوم شد ارقام دیگر
علامات از جنس مراتبی باشد که بعد از وست ترتیب پس اگر
رقم جدول که بر علامات ایمن از جنس ثوانی باشد رقم علامه
دوم از جنس ثوالث باشد رقم علامات سیم از جنس رابع
باشد وبرین ترتیب واگر رقم علامه ایمن از جنس مثانی
باشد رقم علامت دوم از جنس مرفوع مره باشد ورقم
علامت سیم از جنس درجه باشد ورقم علامه چهارم
از جنس دقیقه وعلی هذا القیاس باب ٥ در میزان

میزان

پس اگر خطایین مذکورین هردو از مطلوب ناقص باشند یا زاید فضل بین المحفوظین بر فضل
بین الخطایین قسمت باشد ودیگر زاید مجموع محفوظین را بر مجموع خطایین قسمت نمود
خارج قسمت مطلوب باشد مثالش خواستیم که بدانیم که کدام عدد است که چون ثلث
او وربعش بر وی بیفزایند سه برابر وی شود واولا العدد دوازده فرض
کردیم وبمقتضی سؤال عمل کردیم چهار خطا شد الف دو را نه فرض کردیم وبمقتضی
سؤال عمل کردیم هشت خطا شد ومحفوظ اول را ... نوشتن است ومحفوظ
ثانی ... وچون خطایین هردو زاید بود فضل بین المحفوظین را که ... بر فضل بین الخطایین
که چهار است قسمت کردیم خارج قسمت که یازده است مطلوب است وبدانکه بعضی از فضلا
بضابطه دیگر در عمل خطایین ... دانند وان چنانست که احد الخطایین را در فضل
احد المحفوظین ... ضرب کنند وحاصل را بر مابین الخطایین قسمت کنند اگر خطایین
متوافق باشند در زیاده ونقصان وبر مجموع خطایین قسمت کنند اگر مختلف باشند
تا حاصل شود مطلوب ... خطا معمول به مثلا در مثال مذکور چون فضل احد المحفوظین
بر دیگری که سه است در چهار که خطا اول است ضرب کنیم وحاصل ... ده است که در مابین

الخطائین قسمت کنیم خارج قسمت که سه است ما بین مطلوب و مفروض خطا معمول است
پس مطلوب یازده باشد و بر فطانت زکیات مخفی نیست که در هر ضابطه اگر التزام کنند که تفاضل
مفروضین بواحد باشد احتیاج بضرب احد الخطائین در فضل احد المفروضین بر مفروض
دیگر نیست بلکه همان قدر کافیست که احد الخطائین بر ما بین الخطائین در صورت اول بر مجموع
خطائین در صورت ثانی قسمت کنند تا ما بین مطلوب و مفروض و خطا معمول حاصل شود
مثلا هر گاه در مثال مذکور چون مفروض اول ده است مفروض ثانی را یازده
فرض کنیم و بمقتضی سؤال عمل کنیم خطا هیچ و ثلث باشد و چون چهار که خطا اول است بر ما بین
الخطائین که یک و ثلث است قسمت کنیم خارج قسمت که سه است ما بین مطلوب با مفروض و
خطا اول حاصل بود پس مطلوب یازده باشد و بدانکه هر گاه در سؤالی ضرب مجهول
در مجهول یا قسمت مجهول بر مجهول یا اخذ جذر باشد جواب او بطریق ضابطه خطائین متعذر است

فصل سیم در استخراج مجهولات بطریق تحلیل و از العکس نیز خوانند طریقش
آنست که عمل کنند در ما انتهی الیه السؤال بالعکس آنچه کرده در جمیع مراتب تا مجهول
حاصل شود پس اگر سائل مجهول را در بعضی از مراتب تضعیف کرده باشد ما انتهی الیه السؤال را

شصت و سه کانه وی و چون خانهای شطرنج شصت و چهار خانه است پس عدد
تضعیفات خانهای وی بهمان عدد باشد و تمامت تضعیفات خانهای شطرنج
در باب پنجم بعبارت واضح ازین بیان کنیم و بدانکه طریق جمع مذکوره در همین مثال
مدقق مولانا شرف الدین علی یزدی در رباعی آورده رباعی تضعیف یکی بود
هفتم بار ه و انسان بود از سه ضرب متضعفی کار ه و ز جمع یکی ز مال ثالث بردار
در باب شرف رابعه باد و مراد فاضل مذکور ز نور در این رباعی آنست
و شیء و ششش است که عدد خانه هشت و چنانچه سابقا معلوم شد که ضرب عددی
در عددی عبارت از تحصیل عدد ثالث که نسبت وی با حد المضروبین مثل نسبت
مضروب دیگر باشد بواحد پس چون ثمانیه را در نفس خود ضرب کنند عددی
حاصل شود که نسبت او بهشت مثل نسبت هشت باشد بواحد پس الحاصل که مربع هشت است
عدد و مقدار هم باشد و همچنین چون این مربع را در نفس خود ضرب کنند مربعی
دیگر حاصل شود که نسبت وی بمربع اول مثل نسبت اول باشد بواحد پس مربع ثانی
عدد خانه سی و سیم باشد و همچنین چون این مربع ثانی را در نفس خود ضرب کنند

مربعی دیگر حاصل شود که نسبت وی بمربع ثانی مثل نسبت مربع ثانی باشد بواحد پس
این مربع ثالث عدد خانه شصت و پنجم باشد اگر خانه مذکوره قویه در شطرنج
بودی و او را تنصیف کنند خانه شصت و چهارم حاصل شود و چون ازین مربع
ثالث یکی نقصان کنند مجموع اعداد خانه اول تا خانه شصت و چهارم حاصل
شود چنانچه سابقا معلوم شد اکنون بذکر تتمه قاعده که در صدد بیان آن بودیم
بدانکه هر گاه که عده اعداد متضعفه مبتدیه از واحد معلوم باشد و عدد اخیر معلوم
نباشد و عده عدد آن اعداد زوج الزوج باشد پس اگر یک عدد از زوج الزوج
زیاده باشد بطریق مذکور عده تنصیفات آن زوج الزوج را گرفته اثنین
بآن عده مربع کنند لکن از مربع اخیر واحد را نقصان نکنند تا العدد
که از مرتبه اخیر است حاصل شود و آنگاه العدد را تضعیف کرده از آن یکی نقصان
کنند تا مجموع اعداد مطلوبه حاصل شود و اگر عده اعداد مذکوره نه زوج الزوج
باشد نه زائد بران بواحد طلب کنند اکثر عددی را از زوج الزوج که وی را از عده مذکوره
نقصان توان کرد آنگاه وی را از عده مذکوره فرا گیرند باز اکثر عددی از زوج الزوج

بر مثال زمینی است خوش خاک اگر او را تعهد کنی و بعمارت و تیمار
داری باب از فساد نگاه داری در طعام و فساد و غیر آن آباد
دان گردد و مرغزارش و درختانش تازه و خرم گردد و جویهای
روان و اگر رها کنی و تیمار نداری و عمارت نکنی زمین او را
خار بگیرد و خراب گردد و بند بر آن زمین آن بود که هر طبعی آن
خواهد که پرورش آن بد باشد قاما چون بدن انسان مرکب
از عناصر اربعه باشد و محل حوادث شد و صحت و مرض و نفع
و ضرر بدو راه یافت پس واجب بی علت حق قدرته هر چه آفرید
از برای انسان آفرید و در آن نفع و ضرر ایجاد کرد و اصحاب حکمت
و ارباب فطنت و دانندگان علوم اوایل و شناسندگان رقم
فضایل در نفع و ضرر اشیا که بعضی بوحی و بعضی بالهام و بعضی
تجربه اهل تحقیق نموده اند و در آن فن کتب بسیار ساخته اند و از
علم طب و حکمت نام نهاده اند و از شرف علم دانسته سبب آنکه
شرف علم بشرف موضوع او است و موضوع علم طب بدن انسان

است لاوم علمی که بشناختن او تعلق دارد اشرف علوم باشد وحضرت
رسالت صلی الله علیه نیز بدین اشارت فرموده است که العلم علمان
علم الابدان وعلم الادیان واشرف علم علم حفظ الصحة است
چنانکه بقراط حکیم فرموده است الدواء یبقی ویبلی ومنفی بدن
است واما بدن را ضعیف وکهنه کرداند پس معلوم شد که کمال
بدن حفظ بدن است ونزدیک حکما وعلما معین است که درین
علم مطلوب کمال نفس وکمال بدن انسانست وکمال النفس بانصاف
مکارم اخلاق که از اجناس فضایل است وخلاص دهنده از
طبایع مهلکه وزوایل وکمال بدن بحفظ الصحة بود واین نیز ضعیف
نحیف هردو کمالات از کتب متفرقه جمع کرده نوشته شد عرض
ازاین مقدمات انکه مدید بود که زبان این پر ضعیف در دست
غوغای حوادث زمانه گرفتار شده بود وطبع از جفای روزگار
ملول ومعلول شده ومرغ دل خسته حال شکسته بال گشته با خود میگفت
که این دردناکی کشم شراب ناخورده خمار تا چند طبیبی حاذق باید

نادرد ونبض واقعه حال خویش بر وعرضه کنم ومعالجی استادانه وقع
خود باز گویم این سودا در سویدای دل شکسته میکشت واین چراغ
در دماغ شعله میزد تا عقل سلیم تعلیم بصواب داد که دست در
عروة الوثقی کی استوار باید کرد که عقل نامه بخت آدمی نویسند
وسیادت شراب سعادت ونوش میکنند وکافه خلایق باوازه
کف کفر بار آوردی بدرگاه جلال کعبه امالست می آورند وهو
الصاحب الاعظم ساخت ادیال المجد المنعم منبع الجود واللطف
والکرم عضد الوزراء فی العالم افتخار ویگانه زمان المخصوص
بعون عنایات الرحمن امیر نظام الدولة والدین یحیی خز نصره
ودولته وعظم الله قدره امید بنیل مراد واثق است وصبح یقین
صادق که چون بیمن دولت وفر سعادت مخدومی این رساله
پرداخته شود وبنظر مخدومی شرف قبول یابد مگر از نصاب
دولت او نصیبی یابد هرچه درجوار عطار مقام کند از بوی
خوش بی بهره نماند وهرچه روی در روم آفتاب آرد از فیض انوار

محجوب نشود وحق تعالی در کلام مجید فرموده من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها وهم حضرت حق میفرماید ان الحسنات یذهبن
السیئات میفرماید که حسنه که کرده شود ده چندان عوض دهم و
حسنات گناهها را محو گردانند ونیست کند حضرت پیغمبر صلعم فرموده
است که جوان مرد هرچند گناه کند در دوزخ در نیاید وبخیل
هرچند عبادت کند در بهشت در نیاید پس جوانمردی فضیلتی
بزرگست وگفته اند حاتم طائی با کفر وضلالت بجوانمردی در دوزخ
نخواهد بود چنانکه حضرت رسالت صلی الله فرموده است البخیل
لا یدخل الجنة ولو کان عابدا والسخی لا یدخل النار ولو
کان فاسقا جوانمردی کن ومیدان که هرچند بمیری نام تو هرگز
نمیرد بدست آور دل مردم باحسان که در عقبی همینت دست گیرد
باب بدانکه چون منی در رحم قرار گیرد وچهل روز بروی
بگذرد باری تعالی انرا علقه گرداند بعد از چهل روز دیگر مضغه
گرداند بعد از آن ترکیب اعضا حاصل شود وحکما بر آن متفقند

که اول عضوی که از بدن متکون شود دل بود واول عضوی که
در حرکت آید دل بود چنانچه آخر عضوی که از حرکت در آخر حالت
مرگ باز ایستد بود وحق تعالی بحکمت بالغه انسان را بر مثال مملکتی
آفرید چنانچه مملکت را از پادشاه چاره نبود الله تعالی بقدرت خود
حرارتی در بدن انسان آفرید که حکما آنرا حرارت غریزی خوانند
واآن بخاری خونی بود که در دولت پادشاهی مملکت وجود را
بوی تسلیم کرد ودل را تختگاه وآرامگاه وی گردانید وهمچنانکه
پادشاه را از خیل وحشم چاره نیست پادشاه وجود را نیز از خیل
وحشم وخدم چاره نیست چنانچه جگر خزانه او بود وسینه سرا پرده
او ومعده طباخ او وجگر قسام وخزانه دار او ورگها وپیها خدم
ولشکر او وچشم ودست وپای او چنانچه چشم دیده بان بود ودست
وپا بمنزله چاوش درگاه بود وزبان منشی دیوان او بود
ودو گوش بمنزله جاسوس بود تا هرچه چشم ببیند وگوش بشنود
بر پادشاه رساند وآنچه از مزه چون ضرب ومانند آن بود دهد

دست باز دارد و دندان و لب کارکنان وی برود و نید چنانچه
سخن گفتن بی لب و دندان محال بود و بعضی گفته اند که
بینی بمنزلهٔ ایلچی بود که اگر بوی خوش یا ناخوش بشنود بپادشاه
بگوید همچنانکه پادشاه را صحت و مرض بود پادشاه وجود را شادی
و غم بسیار و حق تعالی بحکمت بالغه دولت بر روی پیوسته گردانیده
است تا غم و شادی بر چهره انکس ظاهر میشود و همچنانکه پادشاه را
دشمن بود که قصد مملکت پادشاه کند مرضی که در وجود ظاهر شود
بمنزلهٔ دشمنی بود باغی که در مملکت پادشاه در آید و خواهد که مملکت
را خراب کند و سلطنت را مقهور گرداند مواد فساد و بیماری دشمن
پادشاه بود همچنانکه بر پادشاه ظاهر گردد که دشمن باغی در مملکت
در آمده است بتدبیر بدفع ایشان مشغول گردد و با یکدیگر مخاصمت
کنند و حکما آن روز را بحران نام نهاده اند و در آن روز حال
بیمار بغایت بد بود چنانچه روز جنگ در ممالک سفک دما و بخارات
و تاریکی و غوغا بود در بدن نیز حالهای بد بر بیمار ظاهر گردد و اگر

طبیعت

غالب آید بیماری خلاصی یابد و اگر طبیعت مقهور شود بیمار هلاک
شود غرض از تمهید این کلمات آنست که انسان در حالت معین
و مرض تامل نماید آنچه موافق و معاون طبیعت بود آنرا اختیار
کند و آنچه موجب تغیر و تبدیل مزاج بود و طبیعت از آن کاره
اجتناب واجب شمرد تا صحت او مدت العمر محفوظ ماند و این
قسم را حفظ الصحه نام نهاده اند و از اقسام طب هیچ قسمی شریفتر از
حفظ الصحه نیست جهت آنکه کسب کمالات و منافع دو جهانی بصحت
بدن منوط و مربوط است و چون مرض پیدا شود دفع مرض
کردن و صحت باز آوردن از قبیل اعادت معدوم بود و آن
بغایت دشوار بود خصوصا درین زمانه که بیشتر ادویه و طبیب
حاذق مفقود بود و از این حفظ صحت بر دیگر اقسام مقدم بود
و شریفترین اقسام طبی بود بنابرین کلمهٔ چند در حفظ صحت نوشته
شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است که العلم علمان علم الابدان
و علم الادیان علم ابدانرا برای آن مقدم داشت که تا صحت

بدن نمی باشد دین حاصل نمی باشد پس در حفظ صحت کوشیدن و در
آن مبالغه کردن اولی و اشرف بود والله اعلم **باب**
اندر تدبیر هوا باید دانست که اسباب تندرستی و بیماری شش نوع
بود و اطبا آنرا اسباب سته گویند و آن هواست و خواب و بیداری
و حرکت و سکون و شراب و استفراغ و احتقان و اعراض نفسانی
و حفظ الصحت تدبیر این اسباب واجب بود از بهر آنکه مردم
چنانکه باشند و چنانکه باید این دلیل تندرستی است و هرگاه که برخلاف
این بود سبب بیماری بود و از این اسباب هیچ سببی نزدیکتر و ملازم
تر از هوا نیست و مردم و حیوانات هیچ چیز چنان محتاج نیستند که بهوا
از بهر آنکه قوام جانور بر سه قوتست طبیعی و حیوانی و نفسانی و
این هر سه قوت کار خویش نتوانند کرد الا بواسطهٔ روح که آنرا
بنفس اندرون و بیرون میرساند و بهترین هوا کنار مرغزارها
و کنار آب روان و زیر درخت بیداست و پرهیز کنید از کنار
کشتها و نباتهای تر و درخت انجیر و جوز و تره زار و باقلی و سیر و کو

آهک



آهک و کلخن و عفونتها چون کولای آب ایستاده و هوای فصول
را رعایت کند چنانکه هوای بهار گرم و تر بود و همچنانکه آنها
بزیادت شود مادتها و اخلاط در بدن زیادت شود اول استفراغ
باید کردن چون فصد کردن و مسهل خوردن تا در تابستان سوخته نشود
و موجب مرض نگردد بدانکه مادتهای که در فصل زمستان جمع شده
باشند و فسرده بیش از آنکه حرارت تابستان آنرا بگدازد و در جوارح
و اعضا منتشر گردد ماده را کم باید کرد بدو نوع یکی آنکه طعام کمتر
خورد و معده از طعام پر نکند و از طعامهای که گرده باشند و
گوشت بسیار و طعامهای گرم و تر و تلخ و شور پرهیز کند دوم
استفراغ کند چنانکه بیشتر یاد کرده باشند و بدانکه قوت حیات
وابسته است بمساعدت بدن و مساعدت بدن بازبسته است
بموافق هوا چون روزی سرد باشد و روزی گرم تن نیز متغیر
گردد و بر یک نسق قرار نگیرد بر متابعت هوا و چون هوا استقامت
گیرد طبیعت از تغیر ایمن گردد و سلامت ماند و در فصل تابستان

رياضت وطعام وشراب وجماع کمتر بايد کردن واسايش و شربت
و قضا اخورد که ميل بخشکی داشته باشد چون سکنجبين و شراب فواکه
و مانند آن و از حلوا و شيرينی وطعامها نيز پرهيز بايد کرد و هوای
تابستان گرم و خشک بود اخلاط سوخته کرد د آبهای سرد تناول بايد
کرد و فصل تابستان برانرا و سرد مزاجانرا سود دارد و در فصل
خزان گوشت صيد و گوشت غديد و از جماع و هر چيز که خشکی افزايد
دور بايد بود و شب بر امتلای معده نبايد خفت و از گرمابه نيم روز
و خنکی هوای بامداد خود را نگاه بايد داشت و در آب سرد نبايد نشست
و در آخر فصل استفراغ کردن بداروی مسهل صواب بود و قی نبايد
کرد و علی الجمله اندر زمستان سيدبا و قليه خشک و کباب و مانند آن
خورد با دارچينی و سير و پياز و داروهای گرم خورند صواب بود
و هر که در زمستان بيمار شود زود بتدبير استفراغ مشغول بايد
بودن از بهر آنکه سبب قوی نبود عارضه پديد نيايد و استفراغ مسهل
صواب قی نشايد کردن فصل اندر تدبير شهر و وطن هر مسکنی که

بلندتر

بلندتر نسيم آن خشک تر و خوشتر و دم زدن در آن هوا آسان تر و
مسکنی پست تر هوای آن گرم تر و گرفته تر و دم زدن در وی بزحمت
تر و هر مسکنی که يکی نب او کوه و ديگر دريا هوای آن مسکن تر بود
و باران بسيار آيد و اگر زمين آن صلب بود و کوه سنگين و مغرت کمتر
بود و اگر زمين سست بود و کوه گل بود زيان کار بود و اگر
مزاج آن ولايت گرم بود عفونتها و بيماريها بسيار بود خاصه اگر
مسکن در نشيب بود اگر با اين حالها جانب شمال بسته بود و دريا جانب
جنوب بود و باد و بيماريها در آن شهر بسيار بود و معدن گوگرد و
نفط آن هوا از اعتدال دور بود و در مسکنی که سنگهای آن درشت
بود مردمان قوی هيکل و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی
که گل آن پاکيزه بود و کوه و دريا از وی دور بود هوای آن معتدل
بود و مسکنی که در ميان بطحی و بيشه بود بد بود و حشرات آبی و غير آن
تولد کند و مسکنی که بر ساحل دريا بود هوای آن ترست تر بود از
بهر آنکه دريا عفونت پذيرد و اگر خواهد که خانه بنا کند چنان بايد که خانه

بلند کند و خانها که در وی بود در و سوی مشرق کند و کند شمال در وی
گشاده بود و چنان سازد که بيشتر شعاع آفتاب در سوراخهای
آن افتد و سقف بلند و مرتفع باب اندر تدبير جامه که مردم
پوشند گرم شود لعبد از آن مردم را گرم کند و جامه که برد داد تن را
گرم کند و جامه زمستانست و آنچه بتن باز نگيرد چنان کتان و
آنچه قصارت دارد جامه تابستان بود و جامه درشت تن را
لاغر و پوست سخت کند و جامه نرم لطيف اين بود و سمور و روباه
و مانند آن پست را نرم کند پوست بره نيز گرم بود و سنجاب کمتر از
حرارت بره و روباه بود باب در معرفت غذا غذای نيک
آن بود که اندر وی هيچ دارو نباشد و آنچه چون ميوه و تره بود
آنرا غذای دوائی خوانند و اين نوع چيزها بر سبيل غذا نشايد
خورد زيرا که هر چه لطيف کننده است بوزد و صفرا زياده کننده
اما غذای پاک نان پاکيزه بود از گندم نيک و گوشت تن درست
آسوده و شيرينها که در خور مزاج آن شخص بود و مانند تر بغذا انگور است

واکر

زنبور خانه بيا و بريزند زنبور نيش بروی زنند پس آنرا بروغن ياسمين
خالص برد تا مهترا شود و آنگاه بيالايد و تخم انگور دو درم
خرد بسايد و در روی افکند و بر ابريشم نرم نهند و بکدارد
و در شبينه کند و بوقت حاجت کف پا و انگشت
پای بآن چرب کند البته کف پای بر زمين ننهد تا آنگاه که
از مجامعت فارغ گردد و اگر خواهد که پس کند باب سيح
بشويد سست گردد باب يازدهم در چيزهايی که لذت
مجامعت زياده کند بعضی مردانرا و بعضی زنانرا و اين
موقوف بر کتب متقدمان بکير د نيم درم دارچينی در
دهان بخايد و همچنين در دهان ميدارد تا بوقت مجامعت
لذتی تمام يابد و ديگر بيارد کبابه و دارچينی دو دانگ
و با عسل نحل و پرورده معجون کند و بآب زاغ بر عضو
مالد و جماع آغاز کند فاعل و مفعول چندان لذت يابند که

شرح ربیت بیاید دیگر بیار د عاقرقرحا و کبابه و دارچینی از
هر یک دو دانگ و سد بکوبد و با عسل زنجبیل بپرورده معجون
کند و باب دهن بر قضیب بمالد و جماع کند لذتی تمام یابد دیگر
و این غریبت بیارد عاقرقرحا و مویز منقّح و هر دو را
نیک بسابد و با عسل صافی بر قضیب بمالد بیشتر از مجامعت
یک ساعت و بوقت مجامعت قضیب را بدستار حریر
پاک کند و مشغول شود و بیم بود که مفعول دیوانه شود و دست
از پی کس دیگری را نخواهد اگر چند فرسنگ بباید رفت
در دنبال آن کس برود **باب دوازدهم** در منافع
که مجامعت را قوت دهد و در خوردن داروهای گرم
که اعضای رئیسه را زیان دارد از خوردن داروهای
گرم بپرهیزد و لعبت بربری دانگی و نیک بسابد و عسل زنجبیل
پرورده برشند و شاف سازند پس بروغن چرب کنند و بکار دارند

اول شب

اول شب جلقه خواهد مباشرت تواند کرد
دیگر بیارد به سفقور یک درم و با دو درم بازد شاف سازد و در روغن زیت
بکار برد در نشاط تمام آورد و قضیب را محکم گرداند دیگر بیارد
به سوسمار و بازرد و مغز حب القطن اجزا را بکار برد جان
شود که با خود در ماند دیگر بیارد تخم معصفر و
مغز حب القطن و سورنجان همه را با شیر دو درم همه
خرد بکوبد و شاف سازد بر مثال دانه خرما و بکار برد
مراد تمام حاصل شود

داروی حکه بند

خاک داروی بوده در چپ سفیدآب سفید را سوزانده ممزوج کرده در زخم با شد خورت
حکه بند فوفل با کات سفیدی صلایه کنند و به باشند **حکه بند**
کات سفیدی گنگ ارسخ و توتیای سفیدی با هم صلایه کرده بپاشند **حکه بند**
سنگ ارسخ کات سفیدی قام نقره و فوفل طباشیر صلایه کرده بپاشند آزموده است
زخمی که از خوردن بخلاء شود بلقار الوخته صلایه کند کات سفیدی و توتیای سفیدی

حب کوت کانی بر روی با شد حت است
زعفران تنقیق یک آب لیمون و غیره کشتن از قراری واقع و بارلیون و شیر خشت
حب سازند برابر فلفل و هر عدد بخورد چنانکه بدندان نرسد و حکما این را معتبر
یا این اعتبار کرده اند چون در میان عام مشهور است **نسخه ماه بردن**
ماه بردن عددی فرفیون یک مثقال صمغ عربی یک مثقال زبان
گنجشک یک مثقال مغز گنجشک یک مثقال زعفران نیم مثقال افیون یک مثقال
ثعلب مصری یک مثقال کبر الوان سفید سه مثقال با هم صلایه کرده با آب
ساخته بعددی فلفل هر روز سه عدد تا دوازده روز بخورد جهت پیر کوفت باسلیخ است
نسخه ماه بردن ماه بردن عددی فرفیون یک مثقال صمغ عربی یک مثقال
زبان گنجشک یک مثقال مغز گنجشک یک مثقال زعفران سه مثقال افیون یک مثقال
ثعلب مصری یک مثقال کبر الوان سفید مروارید ناسفته دو مثقال فیروزه دو مثقال یاقوت دو مثقال
مرجان دو مثقال بیخ مرجان دو مثقال زمرد یک مثقال پاره استعمالات
نیز بری لو سفید سه مثقال کهربا سه مثقال و این جواهرات را بر روی سنگ

ظرفی
بعد از آن نمک آوردند که دوا و تخم مرغ بود که چون خاکینه
پخته بودند و فرمودند که امام جعفر صادق علیه السلام این را
دوست میداشت بعد از آن حلوا آوردند و فرمودند که من این
را دوست میدارم بعد از آن خوان برداشتند و ما قصد کردیم
که ریزه های طعام بر چینیم آنحضرت فرمودند که اگر در خوانها
ریخته باشد برداريد اما در صحرا بگذاريد که بجهت مرغان و
جانوران است بعد از آن خلالی آوردند و فرمود که زبان در دهان
بگردانید طعامی که بر زبان آید فرو برید و آنچه بخلال بیرون
بیاید از ید بعد از آن طشت آوردند و از طرف چپ آنحضرت
گردانیدند تا تمام مردم دست شستند پس فرمودند که ای عاصم
شما در نیکوئی چگونه اید گفتیم به نیکوترین وجهی پس فرمودند که هر
کدام از شما چنین هستید که چون یکی از شما حاجتی داشته باشد
بخانه برادری رود و آنچه خواهد بردارد و ببرد و آن شخص در
خانه نباشد و چون بخانه آید و بر صورت حال واقف شود مکدر
نشود عاصم گفت نه پس آنحضرت که شما نیستید به نیکوتر وجهی

یا یکدیگر و امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که آنچه از خوان
طعام میریزد شفاست از هیچ دردها هرکه خواهد با آن شفا جوید
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که با دو میدن بر طعام برکت از
طعام میبرد و آنحضرت ابو ایوب انصاری را دیدند که ریزهٔ خوان
طعام برمیچید او را دعای برکت کردند که بورک لک
و بورک فیک و بورک علیک پس گفت ابو ایوب
یا رسول الله غیر من هم فرمودند بلی هرکه بخورد آنچه تو خوردی
او راست آنچه بتو گفتم و فرمودند که هرکه این را برچیند نگاه دارد
او را خدای تعالی از جنون و جذام و برص و آب زرد و حمق و ...
امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که چیز است که مؤمن را از آن
حساب نمیکنند طعامی که بخورد و جامه که می پوشد و زنی صالحه
که یاری وی می کند و دین را نگاه میدارد و امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که طعام گرم نخورید و بگذارید که سرد شود بدرستی که پیغمبر
صلی الله فرمودند که هرکه بو از طعام دست بلیسید ملائکه بر او صلوات
فرستند دعای برکات و رزق بجهت او کنند و حسنات او زیاده

[illegible]

شود

شود امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که چون میوهٔ نو نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم می آوردند میوه را بوسیده بر چشم میگذاشتند و دعا
میخواند اللهم اریتنا اولها فارنا آخرها و کسی گفت یا رسول الله
ما طعام میخوریم و سیر نمیشویم آنحضرت فرمودند که شما مگر جدا از هم طعام
میخورید باید از این جمع شوید و طعام خورید نام خدا بگوئید فرمودند که چون
کسی طعام خورد از پیش صاحب بخورد و بالای طعام دست نکند که برکت
طعام از بالای آن می آید و دست باز ندارد از طعام اگرچه سیر باشد
که صاحب او خجل نشود و ترک طعام کند با آنکه خواهد فرمودند که بیشتر مردم
که در دنیا از طعام سیر میخورند در آخرت گرسنگی ایشان بیشتر باشد
و فرمودند که نور حکمت گرسنگی است و دوری از خدا سیر شدنست و نزدیکی
با خدا دوست داشتن مسکینان است و نزدیکی با مسکینان و فرمودند
که بسیار خوردن طعام دل را سیبرد و فرمودند که هرکه حلال میخورد ملکی
بر سر او می ایستد و استغفار از برای او میکند و اگر یک لقمه حرام بشکم
او میرسد تمام ملائکه آسمان و زمین لعنت بر او میکنند تا آن لقمه حرام
در شکم اوست خدا نظر رحمت با او نمیکند و در غضب خدا است پس

اگر توبه کرد خدای تعالی قبول کند و اگر بی توبه میرد در دوزخ باشد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که در بازار طعام خوردن از دنائت
است یعنی از ناکسی خواری فصل چهارم در آب خوردن و غیره
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که سزاوار نیست مؤمن را که آب
از ظرف طلا و نقره و ظرف طلاکوب و نقره کوب خورند پس اگر ضرورت
شود دهان بر محل طلا و نقره ننهند و پرسیدند که بیک نفس توان آب خوردن
فرمودند که اگر آنکس که آب بتو داده بنده تست به یک نفس آب بخورد
و اگر بنده تو نیست بیکنفس آب بخورد و فرمودند که آشامیدن آب
به سه نفس فاضلتر است از یکنفس مکروه میدانستند که مثل بهایم
آب خورند و فرمودند که وقت آب خوردن این دعا بخوانید الحمد
لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کما یشاء بسم الله
خیر الاسماء فرمودند که حق آب خوردن آنست که یاد کنی خدا را
و سه نفس برآوری و در هر نفسی یاد خدا کنی و از لب شکستهٔ کوزه آب مخوری
و از طرف گوشه کوزه نخوری که شیطان از آن محل آب میخورد و بعد از آن
این دعا بخواند که الحمد لله الذی سقانی ماء عذبا و لم

یجعله

یجعله ملحا اجاجا بذنوبی و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند که ایستاده
آب توان خورد فرمودند نه طعام ایستاده البته نباید خورد و امام جعفر صادق
علیه السلام فرمودند که آب به سه نفس باید خورد یکی جهت تشنگی و یکی جهت
راندن شیطان و یکی جهت شفای الم اندرون و ابن عباس گفت
که من دیدم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آب بدو نفس آشامیدند پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمودند چون مگس در آب و طعام شما افتد او را تمام
در آنجا فرو برید و بیرون اندازید که در یکی از پرهای او زهر است و در دیگر
شفا و مگس آن پری که در او زهر است اول در ظرف میکند فصل پنجم در خلال کردن
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند
که سرمه بوی دهان خوش میکند خلال رزق میفزاید و پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمودند که پاک گردانید بخلال دندانها را که آنجا جای ملکیت
که نگهبانان شماست و شب اعمال شما می نویسند و آب آن مداد ایشان نیست
مکروه میدارند که اثر طعام در پای دندان باشد فرمودند که خلال کنید
هر اثر طعام پس بدرستی که دهان دندانها صحیح میدارد و رزق می آورد
فرمودند که رحمت کند خدای تعالی بر خلال کننده ای امت من

در حین وضو طعام و فرمودند که حق تعالی مهمان نیست که از برای او خلال مهیا دارند و نهی فرمودند که بچوب نی دانا رخلال کنند فرمودند که خلال باین دو چوب کردن تخم یک خوره میکند امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که خلال مکنید بچوب انار و ریاحین که محرک جذام اند فرمود که پیغمبر صلی الله خلال میکردند بهر چه می باشند بغیر برگ خرما و نی و پرسیدند از امام موسی کاظم علیه السلام از حد خلال فرمودند که سر خلال ان کنند تا پای دندان ریش نکنند و هم آنحضرت فرموده که هر روز ملکی در آسمان منادی میکنند که اللهم بارک فی الخلالین والمتخللین یعنی بابرکت ده بر کسانی که خلال میکنند برکتی که در خانه ایشان سرکه هست فرمودند که سرکه بمنزله مردی صالحست که دعا میکند اهل خانه را بر کت فرمودند که جبرئیل آمد و خلال و کوله با سرکه نداز آسمان آورد امام حسین علیه السلام فرمود که ما چون خلال میکردیم امیرالمومنین علیه السلام میفرمودند آنچه بر تبدار از خلال الا وقتی که سه دفعت شسته باشند فصل ششم در فضیلت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که نماز گرامی دارید بدرستی که خدای تعالی به او فرستاده برکات آسمان را بیرون آورده باو برکات زمین را بر میگردانند

کرده

درنگ کردن تقیید سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و پنج فعل واجبست و در نماز شام شصت و شش فعل دیگر و در هر یک از این نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و پنج فعل واجبست چه سجده و تشهد و فعل که واجبست در نمازهای یگانه شبانه روزی بفعل آوردن آن و بدانکه از این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قرائت و رکوع و سجود و قیام و تشهد و تسلیم و بیان این هشتاد فعل در هشت فصل تفصیل می باید فصل دوم در بیان آنچه تعلق به تکبیر احرام دارد و آن چهارده امرست هفت امر واجب و هفت امر سنت و اما آن هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگست گوید نمازش باطلست دوم آنکه حرفهای تکبیر احرام از مخرج خود بیرون آورد بطریقی که در علم قرائت مقررست سیم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندکی سکوت

در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل آنکه بگوید قربة الی الله بعد الله اکبر نمازش باطلست چهارم آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله در میان نیاورد و خواه لفظ دیگر مثل آنکه بگوید الله تبارک و تعالی اکبر نمازش باطلست پنجم آنکه همزه اکبر را بها الله قطع نماید پس اگر وصل سازد و همزه الله را با آخر نیت یا همزه اکبر را بهای الله نمازش باطلست ششم چنان گوید که خود بشنود اگر چه تقدیری باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر گفته شود اگر تکبیر را می شنود صحیح است و الا باطلست هفتم اگر گنگ باشد بدل قصد کند و با انگشتان اشاره کند و زبان را حرکت دهد و اما آن هفت امر که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن بجانب قبله باشد چهارم آنکه انگشتان بهم چسبیده باشد مگر انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور باشد پنجم آهسته گفتن

تکبیرات اگر

تکبیرات اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را بعد از شش تکبیر سنت و تکبیر احرام با دعای مقرر بفعل آورد و بانطریق که سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت و بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن تکبیر بگوید و این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین فصل در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و بسجده امرست پنج امر واجب و ده امر سنت

بر بدن هم بکار رود و اما آنچه ده امر واجب اول راست ایستادن پس
اگر بضرورت پشت را خم کرده باشد نماز باطلست هر چند بحد رکوع
نرسیده دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که اگر آن
چیز برداشته شود مصلی افتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن
مقدم است بر نشستن نماز گذاردن سیم استقرار یعنی تکیه
و حرکت بسیار نکردن پس در وقتی که با دشمن باشد نماز بگذارد
و باد او را بسیار بجنباند و نتواند که جای دیگر نماز گذارد و نماز
او باطلست چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بضرورت بر یک
پا بسیار ایستد نماز باطلست پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نکنند
بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود و اما آن ده امر که
در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریقی
که غلامان باخلاص در خدمت آقای خود می‌ایستند دوم نظر بموضع
سجود افکندن نه بجای دیگر سیم قدمها را از یکدیگر دور نکنند

مگر بقدر سه انگشت یا یک وجب قدمها را با یکدیگر محاذی باشند
نه آنکه یکی پیش و یکی پس باشد چهارم آنکه انگشتان هر دو پا را
بجانب قبله داشتن پنجم هر دو کف دستها بر دو ران گذاشتن
ششم آنکه انگشتان هر دو دست ملاصق هم داشتن هفتم آنکه زن
قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از عرف عادت بیرون رود
هشتم آنکه زن دست خود را در اثنای رکوع بر پستان خود
گذارد نهم قنوت کردن مرد را و زن را در رکعت دوم بعد از
قرائت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه بعد از رکوع قنوت
خواند و از زن نماز جمعه ساقطست و بدانکه قنوت سنت
مؤکد است و معنی آن دعاست خواه دست خود را در اثنای آن
بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب
میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شده
باشد آنرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنت است که بجا

قضا بجا آورد و اگر آنرا نیز فراموش کند و در وقت راه رفتن
بخاطر رسد همانجا رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت
امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دستها را
بالا داشتن برابر رو و محاذی آسمان سیم آنکه انگشتها بغیر ابهام چسبانیده
نگه دارد و انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد چهارم تطویل
قنوت کردن پنجم کلمات فرج خواندن در قنوت و آن اینست
لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم لا اله
الا الله الملک الحق المبین سبحان الله رب السموات السبع
ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما
فوقهن وما تحتهن وهو رب العرش العظیم وسلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین بعد از آن بگوید
اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا
والآخرة انک علی کل شیء قدیر ششم بلند خواندن قنوت بنماز

ومنفرد قنوت را آهسته خواندن نه سهوا و اما آن سه امر که در قیام
مکروهست اول دست بکمر زدن بطریق متکبران دوم تورک
نمودن یعنی سنگینی بدن خود را گاهی بر پای چپ و گاهی بر
پای راست انداختن سیم کفهای دست بر رو مالیدن بعد از قنوت
و در قنوت فارسی میان علما خلافست اصح آنست که جایز نیست
و در کتاب حبل المتین بیان شده فصل چهارم در بیان آنچه
تعلق بقرائت دارد و واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت
اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیم و چهارم مصلی
مخیرست اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربعه چنانکه
مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو
امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر
حرام و اما یازده امر که واجبست اول و دوم آنکه فاتحه و سوره بزبان
عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطل است

سیم آنکه هر حرفی را از مخرج مقرره بیرون آورد چهارم ملاحظهٔ
مد الفاتحه و اعراب و تشدید کردن پنجم موافق یکی از هفت قرائت مشهور خواندن
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند پس اگر بعضی را
بقراءت حمزه و بعضی را بقراءت عاصم و باقی قرائت بخوانند جایز است
بلکه سنت است که در قرآن خواندن اکتفا بیک قرائت نکنند ششم
مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد
نماز باطلست هفتم آنکه در میان الفاظ قرائت فاصله واقع نشود
خواه بسکوت طویل خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد
اما فاصله بهر یک از قرآن و دعا جایز است بشرط آنکه انتظام
قرائت فوت نشود هشتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت
اول نماز شام و خفتن را بلند خواند و باقی را آهسته نهم
آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بگوید و ترک نکند که آن مذهب
سنیان است دهم آنکه سوره را از بر بخوانند پس اگر از روی نوشته

بخواند

که نامحرم آواز او را نشنود بدانکه در رکعت سیم و چهارم بجای تسبیحات
فاتحه بخوانند فصل پنجم آنچه تعلق برکوع دارد و در آن بیست شش امر است
شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه و اما آن
شش امر اول آنقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد اما دست
بر زانو نهادن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن
یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورت داشته باشد بگوید سبحان الله
کافیست سیم درنگ نمودن بمقدار ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود
بشنود اگر چه تقدیری باشد چنانچه در فصل قرائت مذکور شد
پنجم سر برداشتن از آن سجده ششم لحظهٔ درنگ نمودن بعد از سر
برداشتن و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول
چون خواهد که خم شود الله اکبر بگوید دوم آنکه در حال زانوها را
پس برد سیم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطرهٔ
آب بر آن ریخته شود بجای خود ایستد چهارم آنکه گردن را موازی

آنکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه در اثنای رکوع نظر در
مابین دو قدم خود اندازد ششم آنکه دست راست را بزانو پیش
از دست چپ گذارد هفتم آنکه هر دو کف را بزانو گذارد هشتم
آنکه انگشتان را از هم دور نکند نهم آنکه زنان دو کف دست خود را بالاتر
از زانو گذارند دهم سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت گفتن
و پنج نوبت فضیلت است و افضل از آن هفت نوبت است یازدهم آنکه
قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده گفتن این دعا بخواند اَللّهُمَّ
لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَبِكَ آمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ
رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي
وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ
وَلَا مُسْتَكْبِرٍ وَلَا مُسْتَحْسِرٍ دوازدهم آنکه پیشنماز باشد ذکر رکوع را
بلند بگوید سیزدهم اگر ماموم باشد آهسته گوید چهاردهم اگر منفرد
باشد ذکر را مطلقا در قرائت خواند در جهر و اخفات پانزدهم

آنکه چون

آنکه چون سر از رکوع بردارد سَمِعَ اللّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ و اما آن
چهار امر که در رکوع سنت است اول دستها را در وقت رکوع
بدو پهلو چسبانیدن دوم سر بزیر انکندن به هر وجهی که سر و گردن برابر
موازی پشت نباشد سیم آنکه پیشنماز باشد ذکر رکوع را زیاده
بر سه نوبت گوید و اگر پیشنماز باشد که بعضی از ماموان بواسطهٔ
عذر وی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع
مابین دو زانو گذاشتن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
فصل ششم در احکام سجود و آنچه تعلق بسجود دارد بیست امر است
ده امر واجب و بیست پنج امر سنت و دو امر مکروه و اما آن ده امر
واجب اول آنکه مجموع هفت عضو سجود نماید که آن پیشانی است
و دو کف دستها و زانو و دو انگشت بزرگ پایها دوم آنکه سنگینی
بدن خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بر بعضی مطلق

سبکی بند ار و نماز او باطلست اما لازم نیست که سنگینی اندا ختن
در همه اعضا برابر باشد پنجم انکه هر یک ازین هفت عضو مستقر باشد
یعنی بر محل خود قرار کرفته باشد پس اگر بر روی برف نرم
یا پنبه یا پشم سجده کند بحیثیتی که بعضی اعضا مستقر نباشد نماز باطل است
چهارم انکه پیشانی را بر خاک کذارد یا بر چیزی که از خاک روییده
باشد بشرط انکه خوردنی و پوشیدنی نباشد پنجم کفتن سبحان
ربی الاعلی وبحمده یا سه نوبت سبحان الله کافیست و در وقت ضرورت
باشد یکنوبت سبحان الله کافیست ششم درنک نمودن بقدر ذکر
هفتم انکه ذکر را چنان کوید که خود بشنود هم چنانکه در بحث رکوع
کذشت هشتم سر از سجده اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن
لحظه درنک نمودن دهم نوبت دیکر سجده کردن بطریق سجده اول
واما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت
است اول الله اکبر کفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل

از لحم نند

از خم شدن بجهت سجود دوم درنک نمودن بقدر ذکر سیم در وقت
الله اکبر کفتن دستها را بالا بردن تا نزدیک کوشها چهارم انکه چون
خواهد بسجده رود اول دو کف دست بر زمین برساند بعد از ان
دو زانو بر زمین برساند بعد از ان دستها را بهم بسایند پیش
دو زنکند پنجم سر انکشتان بجانب قبله باشد ششم انکه هیچ یک از دو دستها
بر پهلو چسپیده نباشد هفتم انکه از پیشانی بمقدار یکدرهم سجده کاه بر
نه کمتر ازین و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رسانیدن یکدرهم
واجبست هشتم انکه بر خاکی سجده کند نه بر سنک و چوب و امثال آن
و افضل آنست که خاکی یکی از چهارده معصوم علیهم السلام باشد
خصوصا خاک کربلا نهم قبل از ذکر سجود این دعا بخواند اللّهم
لَکَ سَجَدتُ وَبِکَ آمَنتُ وَعَلَیکَ تَوَکَّلتُ وَاَنتَ رَبّی
سَجَدَ وَجهِیَ لِلَّذی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمعَهُ وَبَصَرَهُ اَلحَمدُ لِلّهِ
رَبِّ العالَمینَ تَبارَکَ اللّهُ اَحسَنُ الخالِقینَ دهم انکه ذکر را

مکرر بکوید چنانکه در رکوع مذکور شد یازدهم انکه بیاید هر یک
از هفت عضو بر زمین حایل نباشد بلکه باید که همه این هفت
عضو برابر زمین چسپیده باشد اگر مرد مصلی باشد دوازدهم بلکی را
اعضای سجود دیکر دایندن چهاردهم بینی را بر خاک کذاشتن پانزدهم
زانوها را از هم دور داشتن اگر مرد مصلی باشد نه زن شانزدهم
انکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بکوید هفدهم انکه چون در وقت
الله اکبر کفتن دستها بالا بدارد بطریقی که قبل ازین مذکور شد
هیجدهم کفتن استغفر الله ربی واتوب الیه بعد از کفتن الله اکبر
نوزدهم درنک نمودن بمقدار الله اکبر کفتن و استغفار کردن
بیستم انکه در مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ بنشیند
و پشت پای راست را بشکم پای چپ کذارد و اگر زن باشد
بر کفل خود بنشیند و زانوها را بالا بدارد و دو کف پاها را بر زمین
کذارد بیست و یکم انکه در مابین و وقت سجود ساق دستها را بالا کیرد

و بر زمین نکذارد

و بر زمین نکذارد و بیست دوم انکه چون در رکعت اول و سیم در زمان
چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد و لحظه درنک کند و این را جلسه استراحت
کویند و سید مرتضی علیه الرحمة بر آنست که این جلسه استراحت
واجبست بیست سیم انکه در حالت استراحت تورک کند بیست و چهارم
انکه زن در وقت سجده نکذارد که از موی سر او چیزی فاصله
میانه پیشانی و سجده کاه هر چند پیشانی او انچه واجبست بسجده کاه
رسیده باشد بیست پنجم انکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی
بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار
چهار انکشت جایز است و زیاده از ان جایز نیست و اما آن دو امر
که در سجود بفعل آوردن آن مکروهست اول پف کردن موضع
سجود را بشرط انکه از ان دو حرف حاصل نشود دوم اقعا کردن
است مابین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن و سرهای انکشتان را
بر زمین کذاشتن اینست جمیع انچه تعلق برکعت اول دارد

بحث ششم در بیان احکام سجود و تلاوت قرآن بدانکه سجده تلاوت
قرآن پانزده است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد
سیم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم
ششم در سوره حج که در حج دو سجده است هفتم در سوره فرقان
هشتم در سوره نمل نهم در سوره الم تنزیل دهم در سوره
ص یازدهم در سوره فصلت دوازدهم در سوره والنجم سیزدهم در سوره
انشقت چهاردهم در سوره اقرا و از این پانزده سجده چهار واجب
و آن در سوره الم تنزیل حم فصلت والنجم و اقرا و یازده
باقی سنت است و سجده وقتی است که آیه تمام خوانده شود
و واجب در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله
کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست و اولی است
که بر هفت عضو مقرر سجده کند و اکتفا بپیشانی بر زمین
گذاشتن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست نکند

و در سجده

امام زین العابدین و ذکر دعای حضرت امام حسین علیهم السلام چنانکه در صحیفه
کامله مذکور است هر یک از این دعاها بغایت طویل بود و در این
مختصر مذکور نشد فصل دوم در احکام وقوف مشعر الحرام چون اراده
بیرون آمدن از مشعر الحرام کند این دعا بخواند اللّهمّ لا
تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا
ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا
مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد
من وفدک علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا
منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان
والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من مال
او اهل او قلیل او کثیر وبارک لهم فی
و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر بتانی براه رود
و در کمال خضوع و خشوع و در اثنای راه رفتن استغفار

و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد و چون بمشعر الحرام
رسید واجب که نیت کند با منظریقی که از این وقت تا طلوع صبح توقف
میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجب است تقرب بخدا
و سنت است که در آنجا نه امر بجا آورد اول آنکه قبل از بار
فرود آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگذارد دوم آنکه آن شب که شب عید قربانست احیا بدارد چهارم
تا آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول باشد
و از جمله دعاها این دعا بخواند اللّهمّ هذه جمع سئلکی
وافعل بهم اللّهمّ انی اسئلک ان تجمع لی فیها
جوامع الخیر اللّهمّ لا تؤیسنی من الخیر الذی سألتک
ان تجعله فی قلبی ثم اطلب به الیک ان تعرفنی
ما عرفت اولیاءک فی منزلی هذا وان تقینی
جوامع الخیر پنجم آنکه اول شب غسل کند و نیت چنین کند

غسل بودن

والدار
الاحرام بدانکه حیض مانع احرام نیست و هم چنین مانع غسل احرام نیست
اما مانع نماز احرام است فصل اول در بیان باقی امور که تعلق باحرام
دارد و آن چهل سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه
و بیست چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت کردن با منظریقی که احرام
عمره می بندم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم مقارن کردن
نیت است به تلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فاصله واجب که بگوید
لبیک اللّهمّ لبیک لا شریک لک لبیک سیم پوشیدن
دو جامه احرام است مردان را از هر چه جایز است نماز یکی را لنگ کند
و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته
نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن
دوخته و حریر اما چهار امر سنت اول آنکه مرد تلبیات را بلند
بگوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور شد اضافه کند به تلبیات واجب
و آن اینست ان الحمد والنعمة والملک لک لا شریک لک

لبیک لبیک ذی المعارج لبیک لبیک ذا الجلال
والاکرام لبیک لبیک تبدئ والمعاد الیک
لبیک لبیک تستغنی و تفتقر الیک لبیک لبیک
مرهوبا و مرغوبا الیک لبیک لبیک اله الحق
المبین لبیک لبیک والنعماء الحسن الجمیل لبیک
لبیک کشاف الکرب لبیک لبیک لبیک عبدک
لبیک لبیک وابن عبدک لبیک یا کریم لبیک
سیم از سنتهای احرام آنست که کل تلبیه ها را که مذکور شد اکثر اوقات
بگوید خصوصا در هشت جا اول بعد از نماز خواندن خواه نماز واجب
وخواه سنت دوم هر وقت که شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد
سیم در راه هرگاه بر بلندی مثل پشته و کوه بر آید چهارم هرگاه
بسراشیبی در آید پنجم هرگاه از خواب بیدار شود ششم در وقت
سحر هفتم هرگاه سواری پیش آید یا سوار شود یا فرود آید هشتم

شهم در اثنای طواف این دعا خواندن اللهم انی اسئلک با
سمک الذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی به
علی جدد الارض واسئلک باسمک الذی تهتز الاقدام
ملائکتک واسئلک باسمک الذی دعاک به موسی
من جانب الطور واستجبت له والقیت علیک محبة
منک واسئلک باسمک الذی غفرت به لمحمد صلی
الله علیه وآله ما تقدم من ذنبک وما تاخر
واتممت علیه نعمتک بعد از ان حاجت خود را بخواهد نهم آنکه
در اثنای طواف هرگاه محاذی در کعبه باشد صلوات فرستد دهم
آنکه در اثنای طواف بدیواری کوتاه که در طرف ناودان خانه کعبه
است برسد این دعا بخواند اللهم ادخلنی الجنة برحمتک
وعافنی من السقم واوسع علی من الرزق الحلال
وادرء عنی شر فسقة الجن والانس وشر فسقة

العرب والعجم یازدهم آنکه چون در شوط هفتم بمستجار رسد وآن از زمان
سابق در خانه کعبه بوده الحال بسته شده و علامات آن نمایانست پس
باید که رو بآن کند و خود را بچسباند و این دعا بخواند اللهم البیت
بیتک والعبد عبدک وهذا مکان العائذ بک من النار
و در آن وقت بگناهان خود یک یک اقرار کند وچون در حدیث وارد است
که هر مؤمنی در آن مکان شریف اقرار بگناهان خود نماید و این دعا
بخواند اللهم من قبلک الروح والفرج والعافیة
اللهم ان عملی ضعیف فضاعفه لی واغفر لی ما اطلعت
علیه منی وخفی علی خلقک استجیر بالله من النار
اللهم قنعنی بما رزقتنی وبارک لی فیما آتیتنی
و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنت است که نزد حجر
اسود آید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک دلو یا دو دلو
آب بکشد و از آن آب بخورد و بر سر و تن خود بریزد و در وقت

در وقت ریختن آب بر سر بگوید اللهم اجعله علما نافعا ورزقا
واسعا وشفاء من کل داء وسقم بعد از ان متوجه سعی
مابین صفا و مروه شود و مقدمات و شروط آن بجا آورد بدانکه آنچه تعلق بسعی
دارد هجده امر است ده امر واجب و هشت امر سنت اما ده امر واجب
اول نیت سعی است باین طریق که سعی میکنم میان صفا و مروه و هفت شوط
در عمره تمتع بجا می آورم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم آنکه
در وقت نیت پاشنه پای او بر پله اول صفا چسبیده باشد سیم مقارنا
ساختن نیت با ابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی
یعنی قصد امری نکند که منافی نیت باشد پنجم آنکه از راه متعارف
مابین صفا و مروه روند نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه
سعی از هفت شوط بیشتر نباشد یا کمتر نباشد هفتم موالات
یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بفاصله بطریقی که در طواف مذکور شد
بعضی از مجتهدین برآنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه جمع مسافت مابین

صفا و مروه را قطع کند و چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد
چنان کند که سر انگشتان پا بزینه اول مروه ملحق سازد پس بجانب صفا
رود و این قاعده را منظور دارد تا هفت شوط با تمام رسد پنجم آنکه
اگر طواف را بروز کرده باشد سعی را بروز دیگر تاخیر نکند بلکه شب
بجا آورد و بعضی از مجتهدین تاخیر بروز دیگر را جایز داشته اند ششم
آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل
است اما هشت امری که در سعی سنت است اول چون از مسجد الحرام بجهت
سعی بیرون رود باید که از صفا بیرون رود و بجای آن الحال مسجد
الحرام است اما دو ستون بجهت علامت آن گذاشته اند پس باید که
از مابین دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیم
ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم آنکه چون از مسجد الحرام بیرون
آید ببالای صفا رود و رو بکعبه ایستد و در مقابل رکنی که حجر الاسود
در وست و هفت نوبت الله اکبر بگوید و هفت نوبت لا اله الا الله

و سه نوبت

٦٩

که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای آنکه سنت است تقرب بخدا
ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر بودن از حدث و خبث هفتم آنکه
اگر حج اول باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقعست برود
آنجا ذکر الهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگ ریزه را بجهت
رمی جمره متفرقات از مشعر الحرام بردارد و واجبات که آن شب
تا صباح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود اولی آنست
که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر الحرام کند باین طریق که توقف میکنم
در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای
آنکه واجب است تقرب بخدا و سنت است که بحمد الهی و صلوات فر
ستادن و دعا کردن اشتغال نماید و از جمله دعاها این دعا
بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ
وَاَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ وَادْرَءْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ
الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَيْرُ مَطْلُوبٍ اِلَيْهِ وَخَيْرُ

مَدْعُوٍّ وَخَيْرُ مَسْئُولٍ وَلِكُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فِي مَوْطِنِي هٰذَا
اَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِي وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ
خَطِيئَتِي ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوٰى مِنَ الدُّنْيَا زَادِي نهم آنکه آفتاب
بر آید بجانب منا رود و جایزست زنان را و شخصی را که ضرورتی باشد
آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منا رود فصل سیم
رفتن از جانب منا بمشعر الحرام و در بیان افعال ثلاثه مناسک
منی که روز عید قربان در منی واجب که بفعل آوردن و چون
از مشعر الحرام متوجه منی شود در راه بموضعی رسد که آنرا وادی
محشر گویند سنت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود
و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ عَهْدِي وَاقْبَلْ تَوْبَتِي وَاَجِبْ
دَعْوَتِي وَاخْلُفْنِي فِيمَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي و چون بمنی رسد
واجب که افعال ثلاثه مناسک منی را بجا آورد در روز
عید فصل اول در بیان رمی جمره عقبه است یعنی زدن

میلی را

٧٥

هر گاه در راه شخصی برو برخورد چهارم از سنتهای احرام آنست که
چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیه را قطع کند بعضی از مجتهدین بر آنند
که قطع تلبیات در آنوقت واجبست اما دوازده امر که در احرام مکروه
اول بحمام رفتن دوم نشستن جامه احرام هر چند چرکن باشد سیم
بو کردن میوه مثل سیب و به وغیره چهارم تکلم نمودن بغیر تلاوت
وقرآن و ذکر خدای تعالی و حاجت ضروری پنجم در جواب احدی لبیک
گفتن ششم بر فرشی خوابیدن که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی
که احرام نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او
حرامست هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن بدن نه از جهت
غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه
نیل میل باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد
دوازدهم آنکه در ابتدای احرام چرکن باشد اما در اثنای احرام
چرکن شود پوشیدن آن مکروه نیست اما هیئت چهارم که در حال احرام

بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را شکار فرمودن
یا گفتن که فلان جا شکار است یا شکار نشان کند و باز و دام
و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند این امور حرام است بدو شرط
اول آنکه جانوری آبی نباشد چه شکار کردن جانور آبی در حال
احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند
پس شکار کردن قاز و مرغابی و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام
است دوم آنکه خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ
و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام باشد مثل خوک
و پلنگ و چرخ و باز در حال احرام حلال است اما از جمله جانوران که
گوشت آنها حرام است شش جانور است که اینها را شکار کردن در حال
احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار
و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او
نمیشود و واجبست که آنرا رها کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است

و حج آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام
عمره معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند
که احرام عمره حج تمتع بجا می آورم از برای آنکه واجبست قربة
الی الله و نیت را مقارن سازد به تلبیه و سنتها در این احرام
اول آنکه در روز هشتم ذی حجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام
باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود
سیم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده
و اگر سواره باشد و در وقتی که شتری بر آن سوار است
از جا برخیزد و واجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از
وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود
بمشعر الحرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف نماید و بعد از آن
بمنا رود و در آنجا روز عید سه سنگ را که آنرا جمره عقبه گویند هفت
سنگ ریزه زدن و بعد از قربانی کردن سر بتراشد و بمکه

مراجعت نماید جهت طواف زیارت و سعی و طواف نساء بجا آورد
و بعد از آن بمنا عود نماید جهت بودن آنجا در شبهای تشریق
و رمی جمره ثلاثه و این افعال در چهار فصل بتفصیل مذکور
خواهد شد فصل در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد
از وقوف بعرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام
خواه ایستاده و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه سوار
و پیش از داخل شدن بعرفات هفت امر سنت است اول آنکه رفتن
از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذی الحجه واقع شود نه قبل از
آن و آن روز را یوم [illegible] گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت
از دحام خلق در راه ملاحظه نماید و قبل از یوم الترویه یک
روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن قصوری ندارد
دوم آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَیْكَ
صَمَدْتُ وَ بِكَ اعْتَمَدْتُ وَ وَجْهَكَ اَرَدْتُ اَسْئَلُكَ اَنْ

تُبارِكَ لِي فِي رِحْلَتِي وَاَنْ تَقْضِيَ لِي حاجَتِي وَاَنْ تَجْعَلَنِي
مِمَّنْ تُباهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّي سیم آنکه چون ده را
عرفات بمنا رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنًى
وَهِيَ مِمّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنا مِنَ الْمَناسِكِ فَاَسْئَلُكَ اَنْ
تَمُنَّ عَلَيَّ بِما مَنَنْتَ بِهِ عَلى اَنْبِيائِكَ فَاِنَّما اَنَا عَبْدُكَ
وَفِي قَبْضَتِكَ چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منا
بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ذی الحجه که شب عرفه است تا طلوع
آفتاب در منا توقف نماید و بعد از منا متوجه عرفات گردد
ششم آنکه خیمه خود را در بیرون زمین عرفات زند و در
مکانی که بعرفات متصل است و آنرا مکان نمره گویند واجب
که اول وقت پیشین نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف
میکنم در عرفات از این وقت تا وقت شام سنت قربة الی الله
و بعد از دخول در عرفات دوازده امر سنت است که در اثنای

و نوافل عصر آورد اوّل غسل جمعه و وقوف آنست و نیت چنین کند که غسل وقوف
عرفات میکنم از برای آنکه سنت است لقربة الی الله و باید که این غسل
بعد از ظهر در اوّل وقت واقع شود دوم با وضو بودن سیم
ظهر و عصر را در اوّل وقت با هم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت
چهارم بر سر پا ایستادن از ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن
از اوّل وقت تا آخر وقت و خاطر خود را بهیچ امری مشغول نساختن
مگر توجه بدرگاه الهی ششم آنکه میان او و آسمان حایلی نباشد
مثل خیمه و غیر آن هفتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار
کردن نهم دعا کردن از برای برادران مؤمن و باید که از چهل
نفر کمتر نباشد دهم صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله
و صد نوبت الله اکبر و صد نوبت سبحان الله بگوید یازدهم آنکه صد نوبت
قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اللّهمّ انّی
عَبْدُكَ فَلا تَجْعَلْنِي مِنْ اَخْيَبِ وَفْدِكَ وَارْحَمْ مَسِيرِي اِلَيْكَ

من فج

و عید رمضان وقتی واجب میشود که امام علیه السلام حاضر باشد و هرگاه و نماز
مأموم در اثنای نماز نیت انفراد کند پس اگر انفراد قبل از آنست
که پیشنماز حمد خوانده و لازم است که حمد و [illegible] الحال اگر
محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای حمد خواندن قصد انفراد را
یا بعد تسبیح را نیت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده
بخواند از نماز سوم غیر از قرائت و سوره و تسبیحات اربع چیزی
ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود
اما تکبیر احرام را و رکوع را و سجود را و تشهد و سلام دادن را بر مأموم
واجب میدانند که مأموم خود بجا آورد و بفعل آوردن پیشنماز
از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن مأموم را
حرام میدانند و بعضی مکروه مگر آنکه قرائت پیشنماز را بهیچ وجه
نشنود که در این صورت قرائت او را مکروه نمیدانند تتمه
هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این حالت نیت

اقتدا کند و برکوع رود و حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته
باشد هرچند بعد از فارغ شدن پیشنماز ذکر رکوع مکروه
اگر ترسد که تا بصف مأمومین رسیدن پیشنماز سر از
رکوع بردارد در این صورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده است
نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید و برکوع رود و در رکوع
خود را بصف رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف
پای خود را بر زمین کشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که
پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا وقتی که در سجده
اوّل باشد در این دو صورت سنت است که نیت اقتدا کند و تکبیر
احرام آورده با پیشنماز سجده کند و چون پیشنماز برکعت دوم
برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی
از مجتهدین بر آنند که نیت اوّل کافیست و احتیاج به نیت دیگر
نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته

تشهد

تشهد نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او
بنشیند و ذکر خدای تعالی بجا آورد پس اگر تشهد آخر باشد مأموم
انتظار صبر کند که پیشنماز سلام دهد بعد از آن برخیزد و
بهمان نیت اقتدای سابق تمام کند و اگر تشهد اوّل باشد
با پیشنماز برخیزد و نماز خود را بهمان نیت با تمام رساند و هرگاه
مأموم دو رکعت آخر را با پیشنماز دریافته باشد پس مخیر است
در دو رکعت باقی که منفرد بگذارد میانه حمد و تسبیح و اگر چه پیشنماز
در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده و به تسبیح اکتفا کرده باشد
بر مأموم واجب است که در یکی از دو رکعت خود فاتحه بخواند یا اکتفا
به تسبیح نکند و اگر شخصی بواسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا
نماید واجب است که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره نمانده فاتحه
کافیست و اگر مطلقا قرائت نکند نماز او باطل است و اگر در
اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود او نیز برکوع رود

بعد از قرائت آنچه نخوانده بود قبل از ذکر رکوع در وقت خم شدن
و بجای ذکر رکوع بجا آورد و سنت است که صفهای نماز جماعت
درست بدارند و صف اول را مخصوص اهل فضل و تقوی سازند
و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز بایستد و اگر
زن پیشنماز زنان کند در صف اول ایشان ایستد و تقدم بر ایشان
نکند و نیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر
نماید و نماز خود را تطویل ننماید بسوره‌های طویل خواندن یا بتطویل
قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز
در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده
نماز جماعت دارد و انتظار او بکشد بتطویل ذکر قنوت
یا ذکر رکوع یا قرائت تا آن شخص رکعت را دریابد و مدت
انتظار می باید که زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد هرگاه
پیشنماز داند که جماعت حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند

وانتظار

وانتظار ایشان بکشد اینقدر توقف که مخیب نماید فوت نشود
و مکروهست که پیشنماز جولاه باشد اگرچه عالم باشد یا حجامت
کن باشد اگرچه زاهد باشد یا تابع باشد اگرچه عابد باشد
و همچنین مکروهست که کور یا افلج باشد یا جذام یا برص داشته
باشد و همچنانکه پیشنماز جماعتی کند که در دین عقیده‌شان مثل او نباشد
و همچنین مکروهست اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که
نماز را بواسطه ضرورت با تیمم میگذارد **باب سیم از کتاب**
جامع عباسی در بیان احکام زکوة خمس واجبی و سنتی و در آن
سه مطلب است **مطلب اول** در زکوة واجبی و در آن شش فصل
است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار است
و در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم منقولست که فرمود زکّوا اموالکم تقبل
صلوتکم یعنی زکوة مال خود بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز

آن حضرت فرمود که مانع الزکوة فی النار یعنی منع کننده
زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز وارد است که شخصی
که زکوة مال خود ندهد حق تعالی روز قیامت مار افعی بر وی بگمارد
که دستش را بگزد و طوق گردن او باشد و هر شتری که گاو
و گوسفند که زکوتش را نداده باشند آن شخص را در زیر دست
و پا بیکنند و شاخ دارش او را شاخ میزنند تا وقتی که حساب خلایق
بآخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة در نه چیز واجبست طلا و نقره
و جو و گندم و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست
که بالغ و عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد
و بنده نباشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قدرت
داشته باشد که در مال خود تصرف کند پس در مالی که غصب شده
باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره وقتی واجبست که
سه شرط بهم رسد **شرط اول** آنکه سکه داشته باشد اگرچه آن

نوشته نخواند یا آنکه از بر تواند نخواند نمازش باطلست **یازدهم** آنکه
در وقت سوره خواندن سوره معین کند قبل از بسم الله پس
اگر بعد از بسم الله گفتن سوره را تعیین کند نماز باطلست
دوازدهم چون سوره الم تر کیف بخواند سوره لایلاف را
عقب آن بخواند همچنین سوره والضحی بخواند الم نشرح در عقب آن
بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنت است اول
آنکه قبل از شروع در فاتحه در رکعت اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بگوید دوم ملاحظه صفات حروف بطریقی که در علم قرآن مقرر است
مثل جهر و همس و غنه و بجز آن سیم اشباع کسره کاف مالک یوم
الدین چهارم اشباع ضمه دال نعبد پنجم وقف حسن بجا آوردن
و در فاتحه چهار وقف تام است و ده وقف حسن اما چهار وقف تام
بر آخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین
و اما ده وقف حسن بسم الله و بر الرحمن و بر الرحیم و بر الحمد و بر رب العالمین

وبر الرحمن وبر الرحیم وبر ایاک نعبد وبر صراط المستقیم وبر انعمت
علیهم و بغیر المغضوب علیهم چهارم آنکه مشتمل باشد قرائت فاتحه و سوره را
بر ها سوم در نماز جهر تا بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان
نخواند پنجم بلند خواند مشتمل و منفرد بسم الله را در رکعت
که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند ششم بعد از خواندن
هر یک از فاتحه و سوره بمقدار یک نفس ساکت شدن هفتم آنکه چون
سوره والشمس بخواند بعد از اتمام کردن آن صدق الله بگوید
و چون سوره اخلاص بخواند بعد از اتمام کردن آن کذالک الله
ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه چون در نماز صبح سوره بخواند
که درازی مثل سوره عم و سوره قیامت باشد و در نماز ظهر و
عصر مثل سوره والشمس و سوره اعلی بخواند و در نماز شام خفتن
مثل سوره انا انزلنا و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز
جمعه سوره منافقین بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه

و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک دوم بعد از
فاتحه سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سیم
مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سوره اخلاص که مکرر
خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره
دیگر قبل از آنکه نصف سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرام
چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول نمودن از سوره بسوره دیگر
از سوره اخلاص و سوره جحد بسوره دیگر حرام است خواه قبل
از خواندن نصف آن و خواه بعد از آن پنجم بسیار کشیدن مد
الف خواه قبل از خواندن و خواه بعد از آن مد منفصل اما آن
شش امر که در خواندن فاتحه و سوره نقل آوردن آن حرام
اول آمین گفتن دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود
که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیم
سوره از سوره های عزائم خواندن و سوره های عزائم قبل

آن شش امر که

ازین بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه و سوره بطریق تحریر
و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از
خواندن نصف سوره اول قبل از آن مگر عدول کردن از
سوره اخلاص یا سوره قل یا ایها الکافرون و آن مطلقا حرام
است خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد
از آن اما عدول نمودن ازین دو سوره بسوره جمعه و سوره
منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو
شرط اول آنکه اختیار آن سوره از روی عمد نکرده
باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره
بسوره دیگر عدول نماید جایز است که بسمله را اعاده نماید
و اکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده نکند ششم بلند خواندن
زن فاتحه و سوره را بنوعی که مرد نامحرم آواز او را بشنود
اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل با و نباشد جایز است

مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد یا قضای حاجت مومن یا داخل
شدن بخانه کعبه و همچنین جایز است در سه شوط آخر قطع شوط کردن
بجهت اشتغال آن امور واجب که در وقت قطع طواف مکانی را که از آنجا
قطع شده نشان کند تا چون بر سر اتمام آید زیاده و کم نشود هفتم آنکه
حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیواریست کوتاه
در جانب ناودان خانه کعبه هشتم آنکه در وقت طواف جزوی از بدن
و اجزاء شاذروان کعبه نباشد پس اگر طواف کنان دست بر دیوار خانه
کعبه گذارد آن طواف باطل است نهم آنکه در طواف بطریق متعارف برود
پس اگر بر یک پا یا بچهار دست یا خیز کنان طواف کند صحیح نخواهد
بود هفتم جای باشد که ابتدای طواف از آنجا کرده بی زیاده و نقصان
نباشد دهم دو رکعت نماز گذاردن در پس مقام ابراهیم علیه السلام
یا در پهلوی آن که جایز است در وجوب این دو رکعت بیانه جهر و اخفات
و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام خواهد این دو رکعت را

متوانند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد
بخواند و در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون و اما آن دوازده امر
سنت که تعلق بطواف دارد اول چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امری
اشتغال ننماید الا بمقدمه طواف کند که قبل ازین مذکور شد مگر آنکه شروع
در طواف عمره کند بفاصله مکه آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد
یا ترسد که نماز جماعت از و فوت شود دوم بوسیدن حجر الاسود در هر شوطی
و همچنین روی خود را بر آن گذاشتن سیم بوسیدن هر رکنی از چهار رکن
خانه کعبه بتخصیص رکن یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه مطاف رداء را
از زیر بغل راست بیرون آوردن بر دوش چپ انداز دو دوش راست را برهنه
راست را برهنه گذارد پنجم گام خود را در حین طواف کوتاه کرد اند چو
بهر گامی ششهزار حسنه حسب آنکس نویسند ششم نزدیک شدن بخانه
کعبه طواف کند هر چند گام کمتر شود که نزدیکی تلافی زیادتی گام میکند
هفتم راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد

اگر چه و بکری بر اشکار کرده باشد و هر شکاری که محرم کشد میته است
و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از جهت چهار ازین
که در حال احرام حرام است جماع کردن و بمقدمات آن مثل بازی کردن
با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری بس
اگر دیگری عقد نکاح کند آن عقد باطلست اما در رجوع در طلاق
و کنیزک خریدن بقصد آنکه بعد از احرام بستن مباشرت کند جایز است
سیم گواه شدن بعقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن
مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس
و بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن
اینها نیز حرام است اما شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر دیوار
خانه کعبه میمالند جایزاست و همچنین جایز است شنیدن بوهای خوش
که در مابین صفا و مروه می باشد پنجم چیزی که خلوق محرم از چیزهای بد بو
ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد

هفتم پوشیدن مرد و رخت دو که دوخته باشند یه بدوخته باشد چنانکه
قبل ازین مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشاند نهم
انگشتر در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت سنت دهم پوشیدن
مرد سر گوش خود را اگر چه بر تاس ها شد یازدهم آنکه مرد در وقت
راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بالای سر او باشد نه در
پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن مرد را
رفتن جایزاست هر چند بر بالای سر او باشد و همچنین جایز
در وقت فرود آمدن در سایه چیزی براه رود و نشیند هر چند
آن چیز بر بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم موی
سر یا از بدن برطرف کردن سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن
انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از بدن و جامه
انداختن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا
بستن بجهت زینت هفدهم در آینه نگاه کردن هجدهم دندان

کندن نشود و هم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون کردن
اگر چه بمسواک باشد اما اگر از خاریدن گر باشد بیرون آید مضایقه
ندارد بیست یکم جدال لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات
حق و نفی باطل بیست دوم زن طلا آلات و نقره آلات که عادت
نباشد مثل انرا بپوشد بیست سیم اظهار کردن زن زیور خود را
بشوهر یا هر کسی که محرم او باشد بیست چهارم روی خود را بچیزی
پوشیدن که بروی او برسد لیس می باید که پوشش زن بنوعی
باشد که مطلقا بروی او نخورد مقدمه در بیان نماز طواف
و مقدمات و شروط آن و اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف
خانه کعبه است و آن چهل امر است و مجموع آن در دو فصل بتفصیل می
باید فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن
شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما چهار
امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هر گاه طواف واجب باشد

اما در طواف سنتی از حرمت اصول ست است دوم ازاله نجاست و استبرا
پاک کردن از رخت و بدن سیم ستر عورت الطریق که در نماز مذکور شد
چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی را ختنه نکرده باشند طواف او
باطل است اما دوازده ام که قبل از طواف سنت است اول غسل کردن
جهت داخل شدن حرم مکه معظمه دوم از خرخاییدن قبل از داخل شدن
در حرم سیم نعلین کندن و پا برهنه براه رفتن چهارم نعلین خود را
بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن حرم این دعا بخواند
اللهم انت قلت فی کتابک واذن فی الناس بالحج یاتوک
رجالا وعلی کل ضامر من کل فج عمیق اللهم انی
ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک وقد جئت من شقة
بعیدة ومن فج عمیق سامعا لندائک ومستجیبا لک او
لک ومطیعا لامرک وکل ذلک بفضلک علی واحسانک
الی فلک الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلک الزلفة

عند

۱۱

عندک والقربة الیک والمنزلة لدیک والمغفرة
لذنوبی والتوبة علی منها بمنک اللهم صل علی محمد
وآل محمد وحرم بدنی علی النار وآمنی من عذابک وعقابک
یا اکرم ششم غسل کردن جهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل را زن
حیض دار نیز سنت است هفتم غسل کردن جهت داخل شدن مسجد
الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آنرا باب بنی شیبه
گویند نهم آنکه در بیرون در مسجد الحرام استد و بگوید السلام علیک
ایها النبی ورحمة الله وبرکاته بعد از آن بگوید بسم الله
وبالله ما شاء الله والسلام علی انبیاء الله ورسله
والسلام رسول الله والسلام علی ابراهیم خلیل الله
والحمد لله رب العالمین دهم آنکه بخضوع وخشوع داخل مسجد الحرام
شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مشرفه کند و دستها
برداشته این دعا بخواند اللهم انی اسئلک فی مقامی هذا

فی اول مناسکی ان تقبل توبتی وان تجاوز عن خطیئتی وتضع
عنی وزری الحمد لله الذی بلغنی بلاغک بیتک الحرام
الذی جعلته مثابة للناس وامنا مبارکا وهدی
للعالمین اللهم عبدک وابن عبدک والبلد بلدک
والبیت بیتک جئت اطلب رحمتک وطاعتک مطیعا
لامرک راضیا بقدرک اسئلک مسئلة الفقیر الیک
الخائف بمثوبتک اللهم افتح لی ابواب رحمتک
واستعملنی بطاعتک ومرضاتک دوازدهم آنکه بنزد
حجر اسود آید رو بجانب حجر کند این دعا بخواند الحمد لله الذی
هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله اکبر من خلقه
واکبر مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده لاشریک
له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو

علی

۱۲

علی کل شیء قدیر اللهم صل علی محمد وآل محمد و
علی جمیع الانبیاء والمرسلین بعد از آن جانب حجر بیاید و حجر را ببوسد
اگر بوسیدن از ازدحام نتواند بوسید دست خود را بآن بمالد
وببوسد و اگر دست رسیدن نتواند اشارت بدین بجانب حجر آید بدست
اشاره کند و این دعا بخواند اللهم انی ادیت امانتی واسئلک
فی مقامی هذا فی اول مناسکی وان تقبل توبتی
وعن تجاوز عن خطیئتی دوازدهم آنکه بنزد حجر اسود آید
رو بجانب اسود کند و این دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا
وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر من خلقه واکبر
من خلقه واکبر مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده
لاشریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر واگر حجر را نتواند ببوسد ا

دست خود را باین اشاره کند و این دعا بخواند اللهم امانتی
ادیتها ومیثاقی تعاهدته لی ویشهد لی بالموافات
اللهم تصدیقا بکتابک وعلی سنة نبیک اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله امنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت
واللات والعزی وعبادة الشیطان وعبادة کل
ند یدعی من دون الله اللهم الیک بسطت یدی
فیما عندک فیما عظمت لی رغبتی فاقبل سبحتی
واغفر لی وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من
الکفر والفقر ومواقف الخزی فی الدنیا والاخرة

فصل دوم
و چون ازین فارغ شود شروع در طواف کند
و در باقی امور که تعلق بطواف دارد و در آن بیست امرست
یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده امر واجب

اول نیت طواف است باین طریق که طواف عمرهٔ تمتع میکنم از برای انکه واجبست
تقرب بخدا و نیت را مقارن طواف سازد و بر وجهی که جزو اول جانب چپ
در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر الاسود باشد و این دو طریق است
یکی انکه در مقابل حجر الاسود بایستد و مقارن نیت خود را بکعبه دارد در ابتدای
طواف کل بدن و محاذات کل حجر اسود بگذرد دوم در مقابل حجر اسود بایستد
بلکه از جانب چپ خود گیرد و بعضی از اجزای بدن خود را پیش تر برد و محاذی
اول حجر نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او محاذات کل حجر
اسود بگذرد و طریق اول افضلست دوم استدامت حکمی یعنی در اثنای
طواف واجبی امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد انکه
طواف را تمام نرساند سیم در حال طواف می باید که خانهٔ کعبه بر دست چپ او باشد
چهارم انکه روی طواف کننده از خانهٔ کعبه در کل جهات کمتر از دوری
مقام ابراهیم علیه السلام باشد از خانهٔ کعبه پنجم انکه برگشتن کمتر از خانهٔ کعبه کمتر
از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر نوبت را شوط گویند

[illegible]

و هر هفت شوط یک طوفست و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط
کرده یا بیشتر التفات ننماید و طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ
شدن باشد در بعضی صور از سه حال بیرون نیست اول انکه شک کند میانه هفت
شوط یا کمتر دوم انکه تعیین داند که هفت شوط کرده و شک او در آنست
هفت شوط باشد مثل انکه میانه چهار و پنج شک کند یا میانه پنج و شش
پس در صورت اول اگر برکنی که حجر اسود در وست رسیده است
طواف او صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده باشد طواف باطلست
خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد طواف را از سر گیرد
ششم انکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میانه
واقع نشود پس اگر فاصله در میانه واقع شود طواف را از سر گیرد
خواه فاصله از جهت ضرورت واقع شود مثل نماز واجب که وقت آن
تنگ شده باشد و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میانه
شوط چهارم و پنجم میانه شوط آخر جایزاست که فاصله واقع شود

مثل نماز

[illegible]